

Institutions and Economic Growth: A Fundamental Analysis of the Institutional Barriers to Sustainable Economic Growth in Iran during the Second Pahlavi Period

Salman Gharakhani

Ph.D. Student, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Dept. of Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Mohsen Renani*

Professor, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Dept. of Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Zahra Karimi

Associate Professor Economics, University of Golestan, Golestan, Iran

Abstract

One of the prevalent theoretical models for understanding the historical roots of the underdevelopment of various societies is the new institutionalist theory of institutional quality improvement which emphasizes the fundamental origins of economic growth. According to this theory, societies with inclusive institutions will experience a sustainable economic growth and development by creating a creative destruction process and a generative rent distribution while moving toward evolutionary cycles. Societies with extractive institutions, however, will lag behind and decline in the long run due to the dominance of rent relations and the non-generative rent distribution while moving toward vicious cycles. During the second Pahlavi period, despite its short-term experience of economic growth, Iran moved to vicious cycles instead of evolutionary ones; therefore, in order to investigate this issue, the reasons for the lack of sustainable economic growth during this period will be addressed using the theory of institutional quality improvement. To this end, one of the most important institutional barriers to economic growth in this period will be addressed through examining the process of creative destruction on the political and economic market. The results of this study indicate that despite experiencing the short-term economic growth achieved under the shadow of extractive institutions during this period due to factors such as power struggles, dominance of personal relations over affairs, the non-generative rent distribution etc., the process of creative destruction did not take shape on the political and economic market, so that despite the abundance of sources of income and foreign aid, Iran could not maintain its economic growth and development.

Keywords: Economic Growth, Theory of Institutional Quality Improvement, Inclusive and Extractive Institutions, Creative Destruction, Vicious Cycles.

Classification JEL: O3, p16, b15.

* Corresponding Author: renani@ase.ui.ac.ir

نهادها و رشد اقتصادی (تحلیلی بنیادین از موانع نهادی تداوم رشد اقتصادی ایران عصر پهلوی دوم)

دانشجوی دکتری، اقتصاد بخش عمومی، دانشگاه اصفهان، دانشکده اقتصاد و
علوم اداری، اصفهان، ایران

id سلمان قاراخانی

استاد، اقتصاد بخش عمومی، دانشگاه اصفهان، دانشکده اقتصاد و علوم اداری،
اصفهان، ایران

id * محسن رنایی

دانشیار، اقتصاد، علوم اقتصادی، دانشگاه مازندران، دانشکده اقتصاد و علوم
اداری، مازندران، ایران

id زهرا کریمی

چکیده

یکی از الگوهای نظری رایج برای فهم ریشه‌های تاریخی توسعه‌نیافتگی جوامع گوناگون، نظریه نهادگرایان جدید درباره بهبود کیفیت نهادی است که بر سرچشمه‌های بنیادین رشد اقتصادی تأکید دارد. براساس این نظریه، جوامع دارای نهادهای فراگیر با ایجاد فرآیند تخریب خلاق و توزیع رانت مولد با حرکت به سوی چرخه‌های تکاملی، رشد و توسعه اقتصادی پایدار را تجربه خواهند کرد، اما جوامع دارای نهادهای بهره‌کش به دلیل سیطره مناسبات رانتی و توزیع رانت به صورت نامولد با حرکت به سوی چرخه‌های شوم در بلندمدت دچار عقب‌افتادگی و افول می‌شوند. در زمان پهلوی دوم، کشور ایران با وجود تجربه کوتاه‌مدتی از رشد اقتصادی به جای حرکت به سوی چرخه‌های تکاملی به سوی چرخه‌های شوم حرکت کرد؛ بنابراین، در این پژوهش به منظور واکاوی این موضوع، سعی خواهد شد با بهره‌گیری از نظریه بهبود کیفیت نهادی به دلایل عدم تداوم رشد اقتصادی در طول این دوران پرداخته شود. برای این منظور با بررسی فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی به یکی از مهم‌ترین موانع نهادی رشد اقتصادی این دوران پرداخته خواهد شد. نتایج حاصل از این پژوهش حاکی از آن است که با وجود تجربه رشد اقتصادی کوتاه‌مدتی که در سایه نهادهای بهره‌کش در طول این دوران میسر شد به دلیل عواملی نظیر نزاع بر سر قدرت، سیطره روابط شخصی بر امور، توزیع نامولد رانت و...، فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی شکل نگرفت تا با وجود وفور منابع درآمدی و کمک‌های خارجی، کشور ایران نتواند به رشد و توسعه اقتصادی خود ادامه دهد.

واژگان کلیدی: رشد اقتصادی، نظریه بهبود کیفیت نهادی، نهادهای فراگیر و بهره‌کش، تخریب خلاق، چرخه‌های شوم.

طبقه‌بندی **JEL: O3, P16, B15**

۱- مقدمه

کشور ایران به مانند بسیاری از جوامع در مسیر دستیابی به توسعه دچار شکست شده است. مساله عقب ماندگی کشور ایران ریشه در عواملی دارد که در طول تاریخ به آن به ارث رسیده است. برهه زمانی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی به عنوان نقطه عطف تاریخ معاصر کشور ایران، یک فرصت طلایی برای حرکت به سوی رشد و توسعه اقتصادی پایدار بود. در طول این دوره زمانی، شاخص رشد اقتصادی در کمتر از دو دهه، ۳۸۹ درصد افزایش یافت. تولید ناخالص ملی براساس قیمت‌های ثابت سال ۱۹۷۴ از ۴,۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰ به ۵۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ افزایش یافت (به نقل از میلانی، ۱۳۸۵)، اما با وجود رشد اقتصادی کوتاه مدتی که در سایه درآمدهای سرشار نفتی و کمک‌های خارجی فراهم آمد، کشور ایران برخلاف انتظارات نتوانست از بزنگاه‌های تاریخی خود استفاده کند.

این امر سبب شده است تا اندیشمندان در قالب نظریات متنوعی به دلایل شکست کشور ایران در فرآیند توسعه اقتصادی بپردازند. عده‌ای از اندیشمندان در قالب تحلیل‌های بلافصل، عملکرد اقتصادی کشور ایران را بررسی کرده‌اند. سرچشمه بلافصل رشد به انباشت نهاده‌هایی مانند کار و سرمایه و به متغیرهایی نظیر بازدهی مقیاس و تغییرات فنی که بر بهره‌وری نهاده‌ها اثر می‌گذارد، مربوط است. الگوهای نئو کلاسیک رشد (مدل نئو کینزی هارود-دومار^۱، مدل نئو کلاسیک سولو-سوان^۲ و مدل رشد درون‌زا رومر-لوکاس^۳) در قالب تحلیل‌های بلافصل، تفاوت در عملکرد اقتصادی کشورها را ناشی از تفاوت در عوامل اقتصادی نظیر سرمایه (فیزیکی و انسانی) و بهره‌وری می‌دانند (اسنودان و همکاران^۴، ۱۳۹۸). عده‌ای دیگر از اندیشمندان در چارچوب تحلیل‌های بنیادین، علت اصلی شکست کشور ایران در فرآیند توسعه را فقدان بستر مناسب برای فعالیت‌های اقتصادی مولد و انباشت سرمایه می‌دانند (عیسی‌زاده و احمدزاده، ۱۳۸۸).

در چارچوب تحلیل‌های بنیادین، اندیشمندان ایرانی نظریه‌های خود را حول عوامل جغرافیایی، فرهنگی، آموزشی، غفلت فرادستان و پدیده استعمار تبیین کرده‌اند. به عنوان مثال، رضاقلی (۱۳۹۸) با تاکید بر اهمیت جغرافیا معتقد است که مساله کم‌آبی از طریق

1- Harrock-Dumar Neokinsey Model
 2- Solo-Swan Neoclassical Model
 3- Roemer-Lucas Endogenous Growth Model
 4- Snudon et al.

تأثیر بر شکل‌گیری نهادهای اجتماعی و اقتصادی منجر به عقب‌افتادگی کشور ایران در طول تاریخ شده است. علمداری (۱۳۷۹) با تأکید بر مساله فرهنگ به ادغام دین و دولت و شکل‌گیری دین دولتی و به دنبال آن دولت دینی و اثرگذاری آن بر مسیر توسعه کشور پرداخته است. زیباکلام (۱۳۷۴) در چارچوب نظریه غفلت، ریشه عقب‌ماندگی کشور ایران را در تصمیم غلط فرادستان در حرکت جامعه علمی از عقل‌گرایی به سوی سنت‌گرایی و خاموشی چراغ علم در کشور می‌داند. عظیمی (۱۳۷۴) در ارتباط با ریشه مدارهای توسعه‌نیافتگی کشور ایران، مساله آموزش نیروی انسانی را مطرح می‌سازد. کاتوزیان^۱ (۲۰۰۴) با تأکید بر مفهوم جامعه کوتاه‌مدت، عوامل شکست ایران در فرآیند توسعه را مشروعیت و جانشینی، بی‌اعتبار بودن مال و جان در ایران می‌داند. عده‌ای از اندیشمندان نظیر اشرف (۱۳۷۲) نیز مساله مالکیت سنتی دولت را به عنوان موانع دستیابی به توسعه اقتصادی می‌دانند. همچنین عده‌ای نظیر ساعی (۱۳۸۸) پدیده استعمار و شکل‌گیری دولت وابسته را مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی ایران تلقی می‌کنند.

عجم‌اغلو و همکاران^۲ در ارتباط با نقد تحلیل‌های بلافصل معتقدند که این دسته از تحلیل‌ها در قالب نظریه‌های سنتی رشد با تمرکز صرف بر نقش سرمایه‌گذاری، فناوری و یا تعمیق سرمایه - با وجود اینکه بینش وسیعی از مکانیک رشد اقتصادی را فراهم می‌آورند - برای مدت زمان طولانی از ارائه یک توضیح مبنایی برای رشد اقتصادی عاجز بوده‌اند (عجم‌اغلو و همکاران، ۲۰۰۴).

عجم‌اغلو و رایینسون^۳ در مطالعات خود، فرضیه‌های مربوط به جغرافیا، فرهنگ، غفلت فرادستان و آموزش را نقد می‌کنند و پدیده استعمار را به عنوان یک شمشیر دولبه برای جوامع مستعمره مدنظر قرار می‌دهند. آن‌ها معتقدند که واگرایی در مسیر توسعه در سده‌های اخیر با وجود ثابت بودن متغیرهای جغرافیایی و فرهنگی جوامع، شکل گرفته است. همچنین تصمیمات نادرست فرادستان، نه تنها به صورت سهوی و ناشی از غفلت آنان صورت نمی‌گیرد، بلکه در کمال آگاهی و به منظور حمایت از گروه خاصی از افراد به صورت عمد است (عجم‌اغلو و رایینسون، ۲۰۱۳).

1- Katoziyan, M.A.

2- Acemoglu, D.

3- Acemoglu, D. and Robinson, A.

عجم‌اوغلو با نقد تمامی نظریه‌های مطرح شده، ضعف اصلی آن‌ها را بی‌توجهی به نهادها می‌داند. این اقتصاددان باور دارد که تفاوت‌ها در رفاه جوامع به تفاوت‌ها در نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر و بهره‌کش جوامع بازمی‌گردد. به اعتقاد وی، کشورهایی که نهادهای فراگیر دارند، می‌توانند از دام اندک‌سالاری بگریزند، حاکمیت قانون را برقرار سازند، سیاست‌های صحیح اقتصادی اتخاذ کنند و نهادهای فراگیر را تقویت کنند و برعکس، کشورهایی که نهادهای اقتصادی و سیاسی بهره‌کش دارند در یک چرخه شوم گرفتار می‌شوند که آن‌ها را با قانون آهنین اندک‌سالاری مواجه می‌سازد. به عبارت دیگر، حرکت به سمت مردم‌سالاری دشوار می‌شود، منافع صاحبان قدرت بر منافع جامعه اولویت داده می‌شود، سیاست‌های نادرست اتخاذ شده و نهادهای بهره‌کش تقویت می‌شوند. در این شرایط راه‌گریز از این چرخه شوم، توانمندسازی افراد جامعه است. به نظر وی، سیاست‌گذاری صحیح اقتصادی و نهادهای فراگیر تنها زمانی در جامعه شکل می‌گیرد که شهروندان بتوانند خواسته‌های خود را به فرادستان تحمیل کنند و این اتفاق رخ نخواهد داد مگر اینکه مردم توانمند شوند.

نظریه بهبود کیفیت نهادی^۱ که تحت تاثیر نظریه داگلاس نورث و همکاران^۲ از حاکمیت طبیعی به وسیله عجم‌اوغلو و رایینسون (۲۰۱۳) در کتاب «چرا برخی ملت‌ها شکست می‌خورند؟» برای جوامع گوناگون مورد استفاده قرار گرفت، می‌تواند به عنوان یک رویکرد واقع‌گرایانه و بدیل برای تبیین موضوع بخت برگشتگی کشور ایران در طول تاریخ مورد استفاده قرار گیرد، چراکه در مطالعات پیشین از سوی اندیشمندان به صراحت به مساله وجود نهادهای بهره‌کش و عقب‌ماندگی تاریخی کشور ایران پرداخته نشده است. بنابراین، در این پژوهش سعی شده است با مدنظر قرار دادن نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی، روایتی تحلیلی از وضعیت کشور ایران در عصر پهلوی دوم عرضه شود.

در این پژوهش، متناسب با روش‌شناسی نهاد‌گرایان جدید و چارچوب تحلیلی نظریه بهبود کیفیت نهادی، روش پژوهش مورد استفاده برحسب هدف توسعه‌ای، توصیفی-تحلیلی است. رویکرد این پژوهش، جامعه‌شناسی تاریخی قیاسی در چارچوب تحلیلی نهاد‌گرایی است. ابزار تحلیلی این پژوهش بر مبنای روش‌شناسی نهاد‌گرایان جدید به منظور

1- Improve the Quality of Institutional Theory

2- North, D.

توصیف، تحلیل و تفسیر واقعیت‌ها در چارچوب نظریه بهبود کیفیت نهادی و با یک رویکرد تاریخی در محور زمان است.

در راستای پاسخگویی به سوالات پژوهش، دوره زمانی مربوطه براساس دیدگاه نورث از حاکمیت طبیعی به دو دوره نظم با دسترسی محدود شکننده و نظم با دسترسی محدود پایه تقسیم می‌شود و با استفاده از شاخص الماس حکمرانی^۱، عناصر فرادستان داخلی، نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی و منابع رانتهی مشخص می‌شود تا با مدنظر قرار دادن مساله تضاد منافع میان ذی‌نفعان، فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی مورد واکاوی قرار گیرد؛ به همین منظور پس از تبیین نظریه بهبود کیفیت نهادی در بخش دوم، روایتی تحلیلی از عملکرد اقتصادی کشور ایران در زمان پهلوی دوم در بخش سوم ارائه خواهد شد و در نهایت در بخش چهارم در چارچوب نظریه کیفیت نهادی با مدنظر قرار دادن فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی به موانع نهادی رشد اقتصادی کشور ایران در طول این دوران پرداخته خواهد شد.

به منظور بررسی فرآیند تخریب خلاق در طول دوره پهلوی دوم متناسب با چارچوب فکری نهادگرایان جدید و به ویژه نظریه نظم‌های اجتماعی^۲ نورث و همکاران، متغیرهای ائتلاف یا نزاع، سازماندهی با روابط شخصی یا غیرشخصی، توزیع رانت به صورت مولد یا نامولد، حاکمیت قانون برای فرادستان، وضعیت سازمان‌هایی با عمر دائمی و سیطره غیرنظامیان بر نظامیان در چارچوب نظریه نظم‌های اجتماعی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲- ادبیات موضوعی پژوهش

۲-۱- نظریه بهبود کیفیت نهادی

کشورها به لحاظ موفقیت اقتصادی باهم متفاوت هستند و دلیل این مساله نیز نهادهای متفاوت، قوانین تاثیرگذار بر کارکرد اقتصاد و انگیزه‌هایی است که برای مردم به وجود می‌آیند. تولید و اشاعه نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر در جوامع گوناگون منجر به رشد و توسعه آنان شده است. نظریه بهبود کیفیت نهادی که تحت تاثیر دیدگاه‌های نورث از شرایط حاکمیت طبیعی از سوی عجم‌اوغلو و همکارانش مطرح شده در ارتباط با نحوه شکل‌گیری و تداوم این دسته از نهادها است. عجم‌اوغلو و رابینسون نظریه خود را در دو

1- Diamond Governance Index

2- Social Order Theory

سطح مطرح می‌کنند؛ سطح اول در ارتباط با تفکیک میان نهادهای اقتصادی و سیاسی بهره‌کش و فراگیر است. سطح دوم توضیح می‌دهد چرا ظهور نهادهای فراگیر تنها در برخی از مناطق جهان رخ داده است؟ سطح اول نظریه تفسیری نهادی از تاریخ است و سطح دوم به نحوه شکل‌گیری خط سیرهای نهادی ملل در طول تاریخ می‌پردازد. محور این نظریه، پیوند میان نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر و موفقیت اقتصادی است (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۲۰۱۳).

۲-۱-۱- نهادهای اقتصادی فراگیر و بهره‌کش

عجم‌اوغلو و همکارانش معتقدند که نهادهای اقتصادی برای رشد اقتصادی مهم هستند، چراکه آن‌ها انگیزه‌های بازیگران اصلی اقتصادی در جامعه را شکل می‌دهند. البته عوامل فرهنگی و جغرافیایی نیز ممکن است برای عملکرد اقتصادی مهم باشد، اما تفاوت در نهادهای اقتصادی، منبع اصلی تفاوت در رشد و رونق اقتصادی میان کشورها است. نهادهای اقتصادی نه فقط مجموع رشد اقتصادی بالقوه اقتصاد، بلکه چینش نتایج اقتصادی مانند توزیع منابع در آینده (یعنی توزیع ثروت، سرمایه فیزیکی یا سرمایه انسانی) را نیز تعیین می‌کنند. به عبارت دیگر، نه تنها بر اندازه کل کیک، بلکه بر نحوه تقسیم کیک میان گروه‌ها و افراد مختلف جامعه نیز تاثیر می‌گذارند (عجم‌اوغلو و همکاران، ۲۰۰۴).

نهادهای اقتصادی فراگیر با تقویت حقوق مالکیت، فرصت مشارکت را توسط توده‌های گسترده مردم در فعالیت‌های اقتصادی فراهم می‌کنند، از استعدادها و مهارت‌های آنان بهترین استفاده را می‌برند و به افراد این امکان را می‌دهند تا انتخاب‌هایی را برحسب تمایلات خود انجام بدهند. نهادهای اقتصادی فراگیر نیازمند حقوق مالکیت امن و فرصت‌های اقتصادی نه تنها برای گروه نخبه و سرآمد، بلکه برای همه قشرهای جامعه هستند. نهادهای اقتصادی فراگیر نیازمند دولت کارآمد بوده و از آن استفاده می‌کنند. علاوه بر این، نهادهای اقتصادی غیرفراگیر یا بهره‌کش که اساساً با این هدف طراحی شده‌اند تا درآمدها و ثروت را از یک قشر و یا بخش از جامعه به نفع قشر دیگر بیرون بکشند، عامل توسعه‌نیافتگی جوامع هستند (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۳).

عجم‌اوغلو و همکارانش بیان می‌کنند که «نهادهای اقتصادی درون‌زا هستند. آن‌ها تا حد زیادی به دلیل پیامدهای اقتصادی‌شان به عنوان تصمیمات اشتراکی جامعه تعیین

می‌شوند. با این حال، هیچ تضمینی وجود ندارد که تمام افراد و گروه‌ها، مجموعه‌ای مشابه از نهادهای اقتصادی را ترجیح دهند؛ زیرا نهادهای اقتصادی متفاوت، توزیع منابع متفاوتی را رقم می‌زند. در نتیجه، معمولاً میان افراد و گروه‌های مختلف در انتخاب نهادهای اقتصادی، تعارض منافع وجود خواهد داشت. با این اوصاف، تعادل نهادهای اقتصادی چگونه تعیین می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که کارایی یک مجموعه از نهادهای اقتصادی در مقایسه با یک مجموعه دیگر ممکن است در این انتخاب نقش داشته باشد، اما قدرت سیاسی داور نهایی خواهد بود. هر گروهی که قدرت سیاسی بیشتری داشته باشد احتمالاً مجموعه‌ای از نهادهای اقتصادی را تضمین می‌کند که برایش مرجح است» (عجم‌اوغلو و همکاران، ۲۰۰۴). در واقع برنده شدن افراد و گروه‌ها به نوع توزیع قدرت سیاسی در جامعه بستگی دارد. نهادهای سیاسی یک جامعه تعیین‌کننده کلیدی در نتایج این بازی بزرگ هستند.

۲-۱-۲- نهادهای سیاسی فراگیر و بهره‌کش

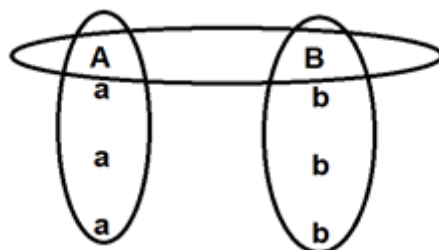
نهادهای سیاسی قوانینی هستند که انگیزه‌ها را در سیاست مدیریت می‌کنند و می‌توانند مشخص کنند که یک دولت چگونه انتخاب می‌شود و کدام بخش‌هایی از دولت حق چه کاری را خواهند داشت. نهادهای سیاسی معلوم می‌کنند که چه کسی باید دولت را در دست بگیرد و با چه اهدافی این قدرت مورد استفاده قرار بگیرد. اگر توزیع قدرت غیرمحدود باشد، نهادهای سیاسی نیز تمامیت‌خواه می‌شوند و رژیم‌های استبدادی به بار می‌آورند. پرواضح است که ارتباط نزدیکی میان تکثرگرایی در قدرت سیاسی و نهادهای اقتصادی فراگیر وجود دارد، اما نکته کلیدی در درک این مساله که چرا برخی از ملت‌ها توانسته‌اند نهادهای اقتصادی فراگیر داشته باشند، تنها نهادهای سیاسی متکثر آن‌ها نبوده است، بلکه دولت‌های مرکزی آن‌ها نیز دولت‌های قدرتمندی بوده‌اند که به صورت بهینه متمرکز شده‌اند (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۳).

۲-۱-۳- نهادها و توسعه

نورث و همکاران با مدنظر قرار دادن مساله تضاد منافع میان ذی‌نفعان، فرآیند توسعه را نحوه گذر از نظم با دسترسی محدود (حاکمیت طبیعی) به سمت نظم با دسترسی باز تعریف کردند. آن‌ها معتقدند که یکی از مسائل مهم در فرآیند گذر از حاکمیت طبیعی،

کنترل خشونت ناشی از تضاد منافع میان گروه‌های ذی‌نفع است (نورث و همکاران، ۲۰۰۶). ایشان با مدنظر قرار دادن مساله تضاد منافع میان اعضای ائتلاف حاکم - با رویکردی نوین - از دولت به عنوان سازمان سازمان‌ها یاد می‌کنند، در ارتباط با فلسفه ایجاد نظم در جوامع گوناگون، مناسبات رانتی و مناسبات تولیدی را مدنظر قرار می‌دهند و نظم حاصل از مناسبات رانتی میان اعضای ائتلاف حاکم را نظم با دسترسی محدود و نظم حاصل از رقابت را نظم با دسترسی باز می‌نامد (نورث و همکاران، ۲۰۰۹). نورث و همکاران براساس دیدگاه حاکمیت طبیعی، دولت را به عنوان سازمان سازمان‌ها تلقی کرده و در این چارچوب به نحوه ایجاد انحصار خشونت از سوی ائتلاف حاکم و کنترل خشونت میان اعضای گروه ائتلاف حاکم می‌پردازند (نورث و همکاران، ۱۳۹۶).

شکل ۱. منطق نظم با دسترسی محدود



ماخذ: نورث و همکاران، ۱۳۹۵

در شکل (۱)، دو فرد A و B رهبر هستند. بیضی افقی از مناسبات میان آن‌ها حکایت دارد و بیضی‌های عمودی حاکی از روابطی هستند که رهبران با نیروی کار، سرمایه و منابع تحت کنترل خود برقرار می‌کنند. ارتباطات افقی میان رهبران از طریق مناسبات عمودیشان اعتبار یافته است و ائتلاف میان رهبران، ائتلاف مسلط نامیده می‌شود؛ ائتلاف مسلط در یک حاکمیت طبیعی یک سازمان مریدی است و برای هر یک از سازمان‌های عضو، ضمانت اجرایی طرف سوم را فراهم می‌آورد. محدود کردن توانایی تشکیل سازمان‌های قراردادی تنها به اعضای ائتلاف، منافع فرادستان و قدرتمندان را دائما به بقای ائتلاف گره می‌زند؛ بنابراین، استمرار همکاری آن‌ها درون ائتلاف تضمین می‌شود.

سازمان‌های عمودی ممکن است در غالب احزاب سیاسی، گروه‌های قومی، شبکه‌های حامی-پیرو و یا خاندان‌های مافیایی، سازمان بیابند. سازمان سازمان‌ها که ترکیبی از چندین

سازمان است از مشکل بروز خشونت میان افراد به‌راستی خطرناک می‌کاهد. در شرایط حاکمیت طبیعی با ساختارمند شدن منافع سازمان‌های دارای ظرفیت خشونت، تعهدات قابل اعتمادی میان آن‌ها پدید می‌آورد و به نوعی باور میان منافع مشترک رهبران و پیروانشان می‌انجامد، زیرا آن‌ها در رانت‌ها سهم هستند. رانت‌های حاصل از شرایط صلح که در صورت بروز خشونت از بین می‌روند، انگیزه‌هایی برای مهار خشونت پدید می‌آورند (نورث و همکاران، ۱۳۹۵).

در گذار از حاکمیت طبیعی، نورث و همکاران جوامع را به سه دسته نظام‌های شکننده، پایه و بالغ تقسیم می‌کنند. آن‌ها بیان می‌کنند که در فرآیند توسعه، جوامع باید از حالت شکننده به سمت بالغ حرکت کنند. معیار تمایز این دو جامعه (شکننده و بالغ) حفظ امنیت و پرهیز از آشوب و خشونت است.

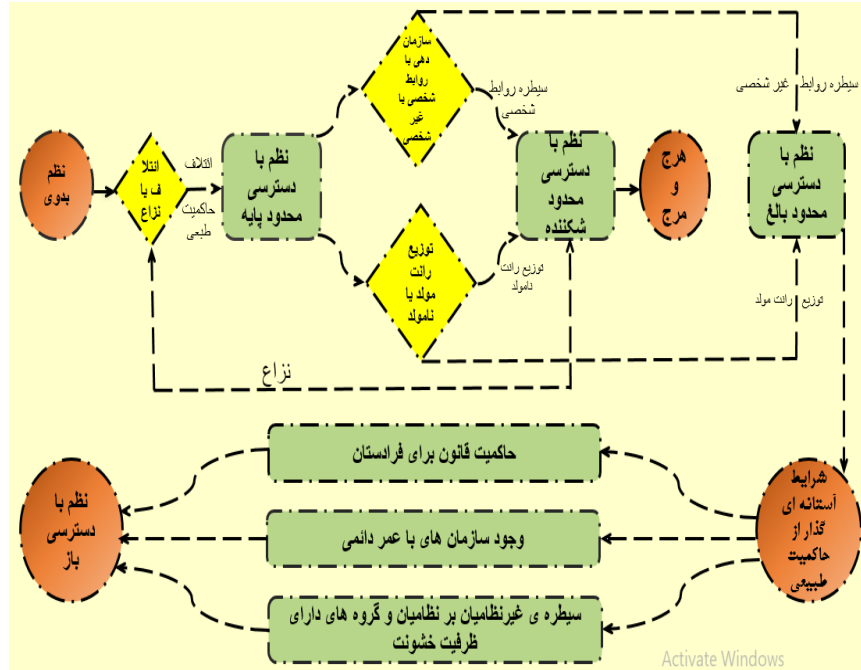
نظام‌های با دسترسی محدود شکننده، نظام‌هایی هستند که هر جناح از ائتلاف‌های مسلط، دسترسی مستقیم به خشونت دارد و ظرفیت اعمال خشونت عامل تعیین‌کننده اصلی در نحوه توزیع رانت و منابع شمرده می‌شود؛ در چنین شرایطی نظم موجود شکننده است، زیرا اگر تخصیص این جریان‌های رانت منطبق با موازنه قدرت صورت نگیرد (با توجه به اینکه هر کدام از گروه‌ها توانایی اعمال خشونت را دارند) گروه‌ها خواستار سهم بیشتری می‌شوند یا بر سر آن به جنگ می‌پردازند (نورث و همکاران، ۱۳۹۶). در دامنه پایه از جوامع با نظم دسترسی محدود، دولت رسمی یا به عبارت ساده‌تر مجموعه‌ای از سازمان‌های دولتی، اغلب مهم‌ترین سازمان قابل دوام به حساب می‌آید. البته در چارچوب ائتلاف مسلط سازمان‌های غیردولتی نیز وجود دارند، اما نظام‌های دسترسی پایه از سازمان‌های خارج از مدار خود ائتلاف، حمایت نمی‌کنند (همان). در حاکمیت طبیعی پایه، ائتلاف‌ها باثبات‌ترند و نهادهای منسجم و مستحکم حقوق عمومی به تدریج شکل می‌گیرند که چارچوب سازمانی ائتلاف را تثبیت و تقویت می‌کنند. قالب‌های نهادینه شده بادوام‌تر است و ائتلاف، کمتر در معرض نوسانات درونی ناشی از شخصیت افراد قرار می‌گیرد. اما فرآیند جانشینی رهبران، گذار بین ائتلاف‌های مسلط، مدیریت موضوعات اقتصادی شامل توزیع رانت‌ها و تقسیم غنایم همگی فرصت‌هایی برای مذاکره مجدد و خشونت‌ورزی درون ائتلاف مسلط فراهم می‌کنند که به صورت بالقوه خطرناکند. حفظ و ثبات حاکمیت طبیعی پایه مستلزم

این است که همه گروه‌های فرادست که ائتلاف غالب را تشکیل می‌دهند، خود را مقید به حضور در زیر چتر حکومت بدانند و عناصر تشکیل دهنده اقتدار حاکم باشند (همان). در جوامع با دسترسی محدود بالغ، ائتلاف مسلط تنوع گسترده‌ای از سازمان‌های خارج و نیز داخل دولت را مورد حمایت قرار می‌دهد، اما این نظام همچنان دسترسی به سازمان‌های خصوصی مورد تایید و حمایت دولت را محدود می‌کند. ائتلاف مسلط با استفاده از این شیوه برای رقابت، محدودیت به وجود می‌آورد و به خلق رانت دست می‌زند تا خود را حفظ کند (همان). در حاکمیت طبیعی بالغ به دلیل آنکه نظامیان و گروه‌های فشار موجود به فهم و درک بهتری از واقعیت‌های جدید می‌رسند، شکلی از حاکمیت قانون برای سازمان‌ها ایجاد می‌شود. نهادهای یاری‌گر استقرار حاکمیت قانون به گونه‌ای در حکومت تثبیت می‌شوند تا بتوانند در برابر کشش‌های مکرر به سمت حاکمیت طبیعی پایه مقاومت کنند و به واسطه همین نهادهای یاری‌گر ترتیب اولویت امتیازات میان اعضای ائتلاف مسلط به طور منظم تغییر می‌کند و اجازه تسلط روزافزون دائمی یک گروه فرادست فراهم نمی‌شود (همان).

نظم اجتماعی در نظام دسترسی باز با ایجاد رقابت و نه خلق رانت تداوم می‌یابد؛ دسترسی و ورود آزاد به سازمان‌های اقتصادی و سیاسی باعث تداوم رقابت اقتصادی و سیاسی می‌شود؛ نهادهای فراگیر رشد و نموی می‌یابند و موجب تداوم این وضعیت می‌شوند. این دسته از نهادها از طریق حقوق اموال تضمین شده، قانون، خدمات عمومی و آزادی انعقاد قرارداد، فرصت‌های اقتصادی برای همه قشرهای جامعه را فراهم می‌کنند (نورث و همکاران، ۱۳۹۵).

نورث و همکاران (۲۰۱۳) معتقدند که در گذار از جوامع با دسترسی محدود، ابتدا باید ائتلاف‌های شخصی به ائتلاف‌های غیرشخصی تبدیل شود و با شکل‌گیری سازمان‌هایی با عمر دائمی و با اهداف بلندمدت، زمینه جایگزین شدن رانت‌های نامولد فراهم آید. توزیع رانت‌های مولد سبب حرکت جامعه به سوی نظام با دسترسی باز شده و در پی آن، نهادهای سیاسی فراگیر و امکان مشارکت تمام افراد مهیا شده و نهادهای اقتصادی فراگیر، زمینه‌ساز تخریب خلاق^۱ شده و به دنبال آن توسعه اقتصادی را فراهم می‌آورد (نورث و همکاران، ۲۰۱۳).

شکل ۲. توسعه زیر چتر حاکمیت طبیعی



ماخذ: قاراخانی و همکاران، ۱۳۹۸

شکل (۲) دیدگاه نورث از حاکمیت طبیعی را نشان می‌دهد. نورث و همکارانش در تبیین دیدگاه خود از سه نوع نظم (نظم بدوی، نظم با دسترسی محدود و نظم با دسترسی باز) سخن به میان می‌آورند. در اجتماعات با نظم بدوی، نهادهای غیررسمی برای پایدار کردن انتظارات، توقعات و فراهم کردن انضباط کفایت می‌کند؛ زیرا روابط شخصی در بین اعضای این اجتماعات حاکمیت دارد، اما با پیچیده‌تر شدن روابط، لزوم وجود یک طرف سوم، یعنی دولت الزامی می‌شود. برای تشکیل دولت طبیعی باید میان گروه‌های دارای پتانسیل خشونت ائتلاف شکل گیرد؛ در صورتی که هر یک از این گروه‌ها تصور کنند که در ساختار جدید از منافع بیشتری برخوردار خواهند شد با برهم زدن نظم و ایجاد نزاع، جامعه را به سمت هرج و مرج پیش می‌برند. اعضای ائتلاف حاکم باید به این نتیجه برسند که منافع آنان در حالت ائتلاف بیشتر از حالت نزاع است تا دولت طبیعی شکل گیرد. پس از شکل‌گیری دولت طبیعی باید روابط شخصی جای خود را به روابط غیرشخصی

بدهد و تصمیمات از سوی سازمان‌ها، جایگزین تصمیمات فردی شود تا جامعه به سوی نظم با دسترسی محدود پایه حرکت کند.

در شرایط نظم با دسترسی محدود پایه و تمرکز قدرت دولت، شرایط برای تولید و اشاعه نهادهای فراگیر مهیا خواهد شد و شرط اصلی آن سیطره روابط غیرشخصی بر امور خواهد بود؛ در صورتی که روابط در سطح شخصی بماند، توزیع رانت به صورت نامولد خواهد بود و این امر سبب حرکت جامعه به سوی شکنندگی و در نهایت هرج و مرج خواهد شد. اگر روابط غیرشخصی بر امور سیاسی و اقتصادی سلطه بیابد، آنگاه با توزیع مولد رانت، جامعه به سوی نظم با دسترسی محدود بالغ حرکت کرده و با شکل‌گیری فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی، سازمان‌های خارج از ائتلاف حاکم در کنار سازمان‌های درون ائتلاف حاکم اجازه حیات با عمر دائمی را پیدا خواهند کرد و شرایط حرکت به سوی نظم با دسترسی باز مهیا خواهد شد. شرایط آستانه‌ای ورود مرکب از نهادینه شدن حاکمیت قانون در مورد فرادستان، حیات دائمی سازمان‌ها در عرصه عمومی و خصوصی و سیطره تثبیت شده غیر نظامیان بر ارتش و دیگر سازمان‌های قانونی دارای ظرفیت خشونت است. نظام‌های با دسترسی باز در خلال نهادینه شدن سه شرط آستانه‌ای ورود، فقط به عنوان نقطه اوج یا محصول یک فرآیند تاریخی طولانی و کاملاً گریزناپذیر پدید می‌آید.

۲-۱-۴- موانع نهادی رشد و توسعه اقتصادی

بر اساس چارچوب فکری نهاد‌گرایان جدید، سوال اصلی آن‌ها در تمامی مطالعات خود این است که چرا در مسأله انتخاب، فرادستان در بسیاری از جوامع اهداف کوتاه‌مدت را به اهداف بلندمدت ترجیح می‌دهند و یا اینکه انتخاب صحیحی از میان گزینه‌های پیش روی خود ندارند؟ در پاسخ به این سوال، عجم‌اوغلو و همکاران بیان می‌کنند که علت اجرای نادرست سیاست‌های اقتصادی و شکست کشورها در نیل به توسعه در این نهفته است که سیاست‌مدار باید میان حفظ کارایی یا حفظ حکومت گروه خاص انتخاب کند. مشکل سیاست‌مدار کمبود دانش نیست، بلکه مشکل دو راهی حفظ قدرت سیاسی از طریق قربانی کردن منافع عمومی یا تأمین منافع عمومی و از دست دادن تدریجی قدرت سیاسی است. این دو راهی سیاست‌مدار است که سرنوشت کشور را تعیین می‌کند. سیاست‌مدار می‌داند اگر امکان استفاده از فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی برای همگان فراهم باشد، رشد اقتصادی افزایش می‌یابد. دسترسی برابر به قدرت اقتصادی و فرصت‌های اجتماعی برای بهبود عملکرد

اقتصادی مفید و حتی ضروری است، اما برای سیاست‌مدار خطرناک است؛ زیرا قدرت اقتصادی به تدریج به حوزه‌های دیگر سرایت خواهد کرد و قدرت سیاسی او را به خطر خواهد انداخت. سیاست‌مدار می‌داند که کارایی بیشتر به معنای رفاه بیشتر مردم و حتی مالیات بیشتر است، اما این کارایی مقدمات و نتایجی سیاسی دارد که برای سیاست‌مدار ممکن است پرهزینه باشد. سیاست‌مداران بر سر این دو راهی عموماً ترجیح می‌دهند که اقتصاد و سیاست را به گروهی محدود که حافظ منافع سیاسی آن‌ها باشند، واگذار کنند. این به معنای انتخاب نظام اندک‌سالاری است (عجم‌اوغلو و همکاران، ۲۰۰۴).

نهادهای اقتصادی فراگیر هم به حمایت از نهادهای سیاسی فراگیر می‌پردازند و هم خود توسط آن‌ها پشتیبانی می‌شوند. آن‌ها نهادهایی هستند که قدرت سیاسی را به شکلی گسترده و به شیوه‌ای متکثر در جامعه توزیع می‌کنند و قادرند به میزانی از تمرکزگرایی سیاسی برای استقرار نظم و قانون به عنوان پایه‌های امنیت، حقوق مالکیت و یک اقتصاد بازاری فراگیر دست یابند. به طرزی مشابه، نهادهای اقتصادی بهره‌کش، پیوندی هم‌افزا با نهادهای سیاسی بهره‌کش دارند. این نهادها، قدرت را در دستان عده‌ای اندک، متمرکز می‌سازند که این عده متقابلاً انگیزه خواهند داشت به خاطر منافع خود، نهادهای اقتصادی بهره‌کش را حفظ کنند، توسعه بخشند و منابع به‌دست آمده را در جهت تحکیم سلطه خود بر قدرت سیاسی به کار گیرند» (عجم‌اوغلو و رایینسون، ۲۰۱۳).

عجم‌اوغلو و رایینسون بیان می‌کنند که «معنای این گرایش‌ها آن نیست که نهادهای سیاسی و اقتصادی بهره‌کش با رشد ناسازگارند، بلکه برعکس، همه فرادستان به میزان یکسانی رشد هرچه بیشتر را تشویق می‌کنند تا بتوانند دست به استثمار بیشتری بزنند. نهادهای بهره‌کش که به حداقل درجه‌ای از تمرکز سیاسی دست می‌یابند، اغلب قادرند میزانی از رشد را پدید آورند. هرچند آنچه بسیار پراهمیت است، ناپایدار بودن رشد تحت نهادهای بهره‌کش است که دو دلیل کلیدی دارد: اول اینکه رشد اقتصادی پایدار، مستلزم نوآوری است و نوآوری از تخریب خلاق جدایی نمی‌پذیرد. امری که قلمرو اقتصادی تازه را جایگزین کهنه می‌کند و در سپهر سیاسی، روابط قدرت مستقر را با چرخش فرادستان دستخوش بی‌ثباتی می‌سازد. از آنجا که فرادستان مسلط بر نهادهای بهره‌کش از تخریب خلاق می‌ترسند و در برابر آن مقاومت می‌کنند، هرگونه رشدی که تحت نهادهای بهره‌کش شکوفا می‌شود در نهایت عمری کوتاه خواهد داشت. تعارض برای به دست‌گیری

منابع اندک، قدرت و درآمد در نهایت می‌تواند به تعارض در حوزه قوانین بازی منجر شود و نهادهای اقتصادی که تعیین‌کننده فعالیت‌های اقتصادی هستند و از این فرآیند نفع می‌برند، تحت تاثیر آن قرار گیرند. وقتی تعارضی به وجود می‌آید تمایلات همه گروه‌ها را نمی‌توان به صورت همزمان پاسخ گفت؛ برخی شکست می‌خورند و مأیوس می‌شوند و برخی دیگر نیز به موفقیت می‌رسند و نتایج خوبی را به دست می‌آورند. اینکه چه کسی پیروز این تعارض خواهد بود، تاثیرات بسیار مهمی بر مسیر حرکت اقتصادی یک کشور به جای خواهد گذاشت. اگر گروه‌هایی که در مقابل رشد قد علم می‌کنند، برندگان این فرآیند باشند می‌توانند مانع رشد اقتصادی باشند و اقتصاد نیز دچار رکود خواهد شد. دوم آنکه بهره‌مندی سرشار کسانی که به هزینه سایر بخش‌های جامعه بر نهادهای بهره‌کش چیرگی دارند، قدرت سیاسی را تحت نهادهای بهره‌کش به شدت طمع‌انگیز می‌سازد و این امر گروه‌ها و افراد بسیاری را به مبارزه برای کسب آن ترغیب می‌کند و در نتیجه، تحت نهادهای بهره‌کش، نیروهای قدرت‌مندی جوامع را به سوی بی‌ثباتی سیاسی سوق می‌دهند» (عجم‌اوغلو و رایینسون، ۲۰۱۳).

هم‌افزایی‌ها میان نهادهای اقتصادی و سیاسی بهره‌کش، چرخه‌ای شوم به وجود می‌آورد که در آن نهادهای بهره‌کش، همین که مستقر شوند، تمایل به ماندگاری دارند. به صورت مشابه، چرخه‌ای تکاملی نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی را همراه می‌کند، اما هیچ‌کدام از این دو چرخه خدشه‌ناپذیر نیستند. در حقیقت، امروزه برخی ملل از آن‌رو تحت نهادهای فراگیر روزگار می‌گذرانند که با وجود معمول بودن نهادهای بهره‌کش در طول تاریخ، توانستند این غالب را بشکنند و به سوی نهادهای فراگیر گذر کنند. این تبیین در مورد این گذارها تاریخی است، اما این گذارها از لحاظ تاریخی از پیش مقدر نیستند. تغییرات عمده نهادی که لازمه تغییرات عمده اقتصادی هستند به عنوان حاصل برهم‌کنش میان نهادهای موجود و بزنگاه‌های حساس به وقوع می‌پیوندند. بزنگاه‌های حساس، رخداد‌های مهمی هستند که توازن اقتصادی و سیاسی موجود در یک جامعه یا در بسیاری از جوامع را دچار اختلال می‌کنند و مانند یک شمشیر دولبه برای جوامع عمل می‌کنند (عجم‌اوغلو و رایینسون، ۲۰۱۳). در ارتباط با همسویی نهادهای سیاسی و اقتصادی نیز می‌توان گفت که ترکیبی از نهادهای فراگیر و بهره‌کش نمی‌تواند دوام داشته باشد؛ نهادهای بهره‌کش در سیستم‌های سیاسی فراگیر، امکان بقا برای مدت زمان زیادی نخواهند داشت. به طور مشابه نهادهای

اقتصادی فراگیر نیز نمی‌توانند تحت حمایت نهادهای سیاسی بهره‌کش قرار بگیرند. در این حالت‌ها احتمال دارد این نهادهای فراگیر خود به نهادهای بهره‌کش تبدیل شوند و منافع گروه اندکی از قدرت را تأمین کنند یا اینکه ممکن است پویایی اقتصادی که این نهادها به وجود می‌آورند باعث تزلزل در نهادهای سیاسی بهره‌کش شود و زمینه و راه را برای ظهور نهادهای سیاسی فراگیر ایجاد کند (عجم‌اوغلو و رابینسون: ۱۳۹۳).

۳- پیشینه پژوهش

در چارچوب تحلیلی نهادگرایان جدید، مطالعات محدودی در زمینه بررسی موازنه نهادی توسعه اقتصادی کشور ایران انجام شده است که موارد زیر از جمله آن‌ها است. میرجلیلی (۱۳۸۶) در مقاله آموزه‌های مکتب تاریخی برای تحلیل اقتصاد ایران با شناخت ساختار تطوری اقتصاد ایران و تهیه الگوی اقتصادی آن، نشان می‌دهد که اقتصاد ایران دچار عقب‌ماندگی تاریخی بوده و از جمله ویژگی‌های ساختاری آن نفت‌زدگی و دولت‌مداری است.

مومنی و زمانی (۱۳۹۲) در چارچوب مفهوم نظم اجتماعی اقدام به تبیین روند توسعه اقتصادی در ایران در یک صد سال گذشته کرده‌اند. بر اساس یافته‌های این پژوهش، الگوی توسعه دوره رضاشاه و محمدرضاشاه، الگوی توسعه مبتنی بر عدم توازن دوگانه سیاسی و اقتصادی بوده است. این الگوی توسعه با ایجاد تضادهای اجتماعی، منجر به شکل‌گیری عامل تحریک‌کننده برای بقای ائتلاف حاکم شد.

کریمی‌موغاری و خرمی (۱۳۹۴) در مقاله بررسی عملکرد اقتصادی ایران در زمان صفویه و مقایسه آن با اروپای قرن هفدهم با رویکرد نهادی» با استفاده از رهیافت تاریخی نورث و همکاران با واکاوی علت عدم شکل‌گیری جامعه با نظم دسترسی‌باز در آن زمان، اقدام به تبیین علت واگرایی مسیر توسعه ایران از اروپا کرده است. نتایج تحقیق بر این اساس است که در عصر صفوی فقدان قانون، قدرت مطلقه پادشاه خودکامه و ضعف نهادهای مدنی امکان دسترسی آزاد به بازارهای سیاسی و اقتصادی را نداده و مانع از پیشرفت تکنولوژیک و فنی شده است. همچنین عدم امنیت جان و مال صنعتگران و پیشه‌وران و هزینه‌های معاملاتی بالا، مانع از رشد سرمایه‌گذاری و تولید خلاق کالاهای جدید شده است.

قاراخانی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله ایران زیر چتر حاکمیت طبیعی با استفاده از چارچوب تحلیلی داگلاس نورث و همکاران به تحلیل شکست گذار از حاکمیت طبیعی کشور ایران عصر پهلوی دوم با تاکید بر مساله خشونت پرداخته است. در این پژوهش با استفاده از شاخص الماس حکمرانی، سعی شده است تا روایتی تحلیلی از روابط میان فرادستان داخلی اصلی در سایه دخالت نیروهای خارجی در طول این دوران عرضه شود. نتایج حاصل از این پژوهش حاکی از آن است که با وجود اینکه کشور ایران در طول این دوران، شرایط با نظم دسترسی پایه را تجربه کرده است، اما نه تنها کشور به سمت جامعه با نظم با دسترسی باز حرکت نکرده، بلکه پس از تجربه یک دوره نظم اجتماعی با دسترسی پایه به نظم با دسترسی محدود شکننده و در نهایت فروپاشی ائتلاف حاکم منتهی شده است. عدم شکل‌گیری ائتلاف میان فرادستان، سلطه روابط شخصی بر تمامی امور و توزیع رانت به صورت نامولد در زیر سایه افزایش درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی، منجر به آن شده است که کشور همواره در معرض خشونت قرار گیرد.

پالاولی روی^۱ (۲۰۱۳) در چارچوب دیدگاه نورث از حاکمیت طبیعی در مقاله‌ای با عنوان «بلوغ آسیب‌پذیر در هند» به این نتیجه دست یافتند که هند در سال ۱۹۴۷ بسیاری از ویژگی‌های نظم دسترسی پایه را دارا بود و به تدریج ویژگی‌های یک جوامع با دسترسی بالغ را پیدا کرد. کشور هند طیف‌های گوناگونی از نظم با دسترسی محدود را تجربه کرده است. مهار خشونت در هند با شبکه پیچیده‌ای از سازش‌های سیاسی و اقتصادی سروکار دارد و نحوه تخصیص رانت‌ها به گروه‌های قدرتمند به طور مشترک از سوی نهادها و سیاست‌ها و مناسبات سیاسی درون هر ایالت رقم زده می‌شود.

مشتاق. ح. خان^۲ (۲۰۱۳) در چارچوب دیدگاه نورث از حاکمیت طبیعی در مقاله‌ای با عنوان «رشد اقتصادی تحت نظام با دسترسی محدود آسیب‌پذیر در بنگلادش» به این نتیجه دست یافت که با وجود تجربه بحران دموکراسی و نظام تک‌حزبی در زیر سایه یک نظام اقتدارگرایی پوپولیستی، محدودیت در بازار پوشاک از سوی ایالات متحده آمریکا و سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی به سمت این کشور به عنوان یک بزن‌گاه تاریخی منجر به رشد این کشور تحت حاکمیت جوامع با دسترسی محدود پایه شد.

1- Palavi Roy

2- Mushtaq H. Khan

جونگ-سونگ یو^۱ (۲۰۱۳) در چارچوب دیدگاه نورث از حاکمیت طبیعی در مقاله‌ای با عنوان «گذر از جوامع با دسترسی محدود به جوامع دسترسی باز در کره جنوبی» به این نتیجه دست یافت که اصلاحات ارضی، نخبگان زمین‌دار را محو کرد و یک توزیع برابر درآمد و ثروت را موجب شد. حذف زمین‌داران از ایجاد یک بوروکراسی آغشته به فساد جلوگیری کرد. این اصلاحات منجر به آموزش هر چه بیشتر خانوار شد و یک منبع عظیم سرمایه انسانی را فراهم آورد.

در مطالعات گذشته با استفاده از چارچوب فکری نهادگرایان جدید، سعی شده است با تاکید بر عواملی نظیر نفت‌زدگی و دولت‌مداری، عدم توازن میان نهادهای سیاسی و اقتصادی، عدم حمایت از حقوق مالکیت خصوصی و مساله خشونت ناشی از تضاد منافع میان اعضای ائتلاف حاکم به مساله عقب‌ماندگی کشور ایران در طول برهه‌های متفاوتی از تاریخ کشور ایران پرداخته شود. یکی از موضوعات بسیار مهم در زمینه تحلیل بنیادین از موانع رشد اقتصادی، مساله عدم شکل‌گیری فرآیند تخریب خلاق است که در مطالعات گذشته مغفول مانده است و به همین منظور در این پژوهش سعی خواهد شد در چارچوب فکری نهادگرایان جدید در قالب نظریه بهبود کیفیت نهادی به چرایی حرکت کشور ایران به سوی چرخه‌های شوم با تاکید بر مساله تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی پرداخته شود تا تحلیلی بنیادین از موانع نهادی رشد اقتصادی کشور ایران عرضه شود.

۴- ساختار سیاسی و اقتصادی ایران در عصر پهلوی دوم

در این قسمت از پژوهش سعی شده است با مدنظر قرار دادن چارچوب نظام با دسترسی محدود و با استفاده از شاخص الماس حکمرانی روایتی تحلیلی از وضعیت کشور ایران عرضه شود. شاخص‌های الماس حکمرانی به ترتیب نهادهای سیاسی رسمی، نهادهای اقتصادی رسمی، فرادستان اصلی و منابع رانتی هستند؛ نهادهای سیاسی رسمی تعیین‌کننده نحوه قانون‌گذاری و انتخابات هستند، شاخص دوم نهادهای اقتصادی رسمی است که قوانین اقتصادی، حقوق مالکیت و نحوه توزیع ثروت را مشخص می‌کند. شاخص سوم، فرادستان اصلی هستند. این شاخص برای تشخیص دقیق ائتلاف حاکم مورد استفاده قرار

1- Jong-Sung, You

می‌گیرد و شاخصه چهارم، منابع رانتهی در هر بازه است که به وسیله این شاخص و شبکه‌های حامی پیرو می‌توان رفتار فرادستان را براساس آن تحلیل کرد. ماتریس نهادی که متشکل از نهادهای رسمی و غیررسمی است تحت تاثیر روابط میان اعضای ائتلاف حاکم و نظام انگیزشی جامعه جهت‌دهی می‌شود؛ بنابراین، در این پژوهش به منظور بررسی نحوه اثرگذاری نهادهای سیاسی و اقتصادی از شاخص الماس حکمرانی استفاده می‌شود. شاخص الماس حکمرانی با مدنظر قرار دادن اعضای ائتلاف حاکم و منابع رانتهی در هر دوره، ساختار انگیزشی فرادستان را در چارچوب مناسبات رانتهی تبیین می‌کند، سپس با شناخت ساختار انگیزشی و روابط میان اعضای ائتلاف حاکم، امکان واکاوی نحوه شکل‌گیری نهادهای سیاسی و اقتصادی را بر عملکرد اقتصادی فراهم می‌آورد.

جدول (۱) در قالب الماس حکمرانی، عناصر فرادستان داخلی، نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی را در کنار منابع رانتهی در طول هر دوره ارائه می‌کند.

بر اساس دیدگاه نورث از حاکمیت طبیعی، کشور ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یک دوره هرج و مرج و سپس یک دوره نظم با دسترسی محدود شکننده را تجربه کرد و پس از مبارزه قدرت سال ۱۳۳۲، شرایط نظم با دسترسی محدود پایه در کشور ایجاد شد و در حالی که انتظار می‌رفت کشور به شرایط آستانه‌ای گذر از حاکمیت طبیعی دست یابد به سمت شکنندگی و درنهایت فروپاشی پیش رفت (قاراخانی و همکاران، ۱۳۹۸). در دوران نظم با دسترسی محدود شکننده، پس از عزل رضاشاه از مسند قدرت، نیروهای محافظه‌کار به دنبال احیای قدرت خود بودند و با توجه به اینکه شاه جوان مشروعیت قدرت خود را در همراهی با این دسته از گروه‌ها می‌دید، روحانیون، بازاریان و مالکین در کنار دربار ائتلاف حاکم را تشکیل دادند. در این دوره، قدرت محمدرضاشاه در درجه اول به ارتش و در مراتب بعد به جناح‌های محافظه‌کار و سلطنت‌طلب و مطبوعات وابسته بود (ازغندی، ۱۳۸۵ و آبراهامیان، ۱۹۸۲). شاه که با توافق عوامل خارجی و برخی از نیروهای داخلی بر سر کار آمده بود تا به جای نزاع، یک ائتلاف را به وجود بیاورد به دلایل گوناگون نظیر جنگ و قحطی و خشکسالی، فضای هرج و مرج را در کشور تجربه کرد و پس از آرام شدن اوضاع، گروه‌های طالب قدرت در جریان ملی کردن صنعت نفت، نظم با دسترسی شکننده را بر جامعه حاکم

کردند که ناشی از فضای باز سیاسی و دخالت شدید عوامل خارجی در کشور بود و زمینه‌ساز ایجاد خشونت در کشور شد (قاراخانی و همکاران، ۱۳۹۸).

جدول ۱. شاخص الماس حکمرانی در ایران (زمان پهلوی دوم)

زمان	ائتلاف حاکم (فراستان)	نهادهای سیاسی رسمی	نهادهای اقتصادی رسمی	منابع رانتی
۱۳۵۱ تا ۱۳۵۱ (۱۳۳۱-۱۳۳۲)	دربار، نیروهای محافظه‌کار (بازاریان، روحانیان، ملاکین و زمین‌داران)	حکومت مشروطه، مجلس همراه با انتخابات‌ها در حوزه‌های انتخاباتی، نخست‌وزیر منصوب از سوی پادشاه، فعالیت‌های چند حزبی به‌خصوص فعالیت‌های حزب توده و فراکسیون‌گرایی در مجلس	اقتصاد بازار و بخش خصوصی، فقدان حمایت از حقوق مالکیت و فضای کسب‌وکار با هزینه مبادله بالا	زمین‌های کشاورزی، منابع نفتی، موقوفات و سهم امام، انحصار واردات، دارائی‌های به‌جامانده از رضاشاه،
۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ (۱۳۳۱-۱۳۵۷)	دربار، دیوان‌سالاران، صنعتگران، قوای نظامی، صاحبان کسب‌وکار زیر چتر دربار و برخی سرمایه‌گذاران خارجی در سرمایه‌گذاری مشترک	حکومت مطلقه، انتخابات تک حزبی، قدرت متمرکز در دست شاه و مجلس انتصابی	تسلط اکثریتی حکومت بر صنعت و معدن، کنترل‌های قیمتی فراگیر، فضای نامطلوب کسب‌وکار و اقتصاد دولتی	رانت‌های منابع نفتی به ویژه شامل جریان درآمدی، مصارف دولتی شامل رانت‌های حاصل از کاهش ارزش پول داخلی، کسر بودجه‌ها و کمک‌های خارجی، رانت‌های حاصل از امتیاز واردات، صنعتی‌سازی و شهرنشینی، سوداگری در بازار زمین، رانت‌های حاصل از خرید تسلیحات نظامی، بنیاد پهلوی، رانت‌های حاصل از بازتوزیع مالکیت زمین و سهام کارخانجات و رانت‌های حاصل از ملی کردن منابع

در پی همراهی بخشی از نیروهای محافظه‌کار در جریان ملی کردن صنعت نفت، محمدرضاشاه پس از شکست دولت مصدق با کمک درآمدهای نفتی و کمک‌های

خارجی به تدریج تکنوکرات‌های جوان را با هدف اعمال اصلاحات جایگزین نیروهای محافظه‌کار کرد و به دنبال واقعه خرداد سال ۱۳۴۲، نیروهای محافظه‌کار یا به طور کامل از بلوک قدرت خارج شدند و به صف مخالفین خارج از ائتلاف حاکم پیوستند و یا مانند مالکین تغییر ماهیت دادند و سعی کردند در ساختار جدید جزئی از ائتلاف حاکم باشند (کاتوزیان، ۱۹۸۱). ائتلاف متشکل از دربار، زمین‌داران، برخی روحانیون تراز اول، تجار مرفه، نیروهای مسلح و ایالات متحده آمریکا که پیش از این توانسته بود مصدق را ساقط کند، هنگام اجرای برنامه اصلاحات ارضی شاه از هم پاشید. فروپاشی این ائتلاف سرآغاز تشکیل ائتلاف سه‌گانه‌ای مرکب از دربار، دیوان‌سالاران و دست‌اندرکاران بخش صنعت و سرمایه‌گذاران خارجی به ویژه سرمایه‌گذاران آمریکایی شد (میلانی، ۱۳۸۵ و دیگران و همکاران، ۲۰۰۷). در این دوره، شاه به مدد کمک ایالات متحده آمریکا، نفت و قوای نظامی توانست قدرت خود را احیا کند. سلطه شاه بر امور که بازگشتی به دوران پدر خود بود تحت تاثیر درآمدهای نفتی شدت یافت. افزایش درآمدهای نفتی سبب شد تا شاه دیگر نیازی به ایجاد ائتلاف نداشته باشد و خود در بازار سیاسی یکه‌تازی و تمامی اعضای ائتلاف حاکم و گروه‌های اجتماعی را به خود وابسته کرد و گروه‌هایی را که از بلوک قدرت خارج مانده بودند و هرازچندگاهی ایجاد خشونت می‌کردند، سرکوب کرد (کاتوزیان، ۱۹۸۱، فوران^۱، ۲۰۰۹ و کدی و ریچارد^۲، ۲۰۰۶). سرانجام با کاهش درآمدهای نفتی که به ائتلاف حاکم و به خصوص شاه قدرت شگفت‌انگیزی داده بود، شاه را در برابر طبقه متوسط و نیروهای محافظه‌کار تنها گذاشت و هیچ ائتلافی جز خود شاه وجود نداشت تا بتواند از دودمان پهلوی حمایت کند. نکته مهم در زمینه ائتلاف حاکم در این دوره، وجود نظامیان و نیروهای خارجی است که نباید از نقش آنان در تمامی این دوران غافل شد. در اوایل این دوره (از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ه.ش) انتظار آن می‌رفت که به دلیل فضای سیاسی باز، شرایط ایجاد و ادامه حیات نهادهای سیاسی فراگیر و به دنبال آن نهادهای اقتصادی فراگیر فراهم آید، اما فرادستان کشور نتوانستند از این بزنگاه تاریخی استفاده کنند، چراکه نهادهای سیاسی فراگیر در سایه یک دولت قدرتمند و متمرکز ایجاد

1- Digard, J. P., Richard, Y. and Hourcade, B.

2- Furan, J.

3- Keddie, N. R. and Richard, Y.

می‌شوند. در دوران نظم با دسترسی محدود شکننده، دولت نتوانست به دلیل نزاع بر سر قدرت از سوی گروه‌های دارای پتانسیل خشونت، دخالت عوامل خارجی و... به صورت متمرکز حکمرانی کند. در دوران نظم با دسترسی محدود پایه، شاه و دربار با توجه به افزایش درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی قدرت را در بازار سیاسی در دست گرفتند، اما به دلیل سیطره روابط شخصی بر تمام امور، فقدان حاکمیت قانون برای فرادستان، دخالت نظامیان در امور سیاسی و اقتصادی و سایر عوامل، نهادهای بهره‌کش در سایه خشونت، تولید و اشاعه یافتند تا برخلاف انتظارات کشور به دلیل فقدان شکل‌گیری فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی به جای حرکت به سوی چرخه تکاملی، چرخه‌های شوم را در این دوره تجربه کند (فوران، ۲۰۰۹، دیگران و همکاران، ۲۰۰۷).

نهادهای اقتصادی در طول این دوران تحت نفوذ نیروهای خارجی و دولت ایجاد شد. این دسته از نهادها به دلیل سیطره نهادهای غیرفراگیر در بازار سیاسی و فضای عدم اطمینان در بازار اقتصادی با تحمیل هزینه مبادله بسیار زیاد بر عملکرد اقتصادی کشور اثرگذار بودند.

در طول این دوران در پی پیگیری برنامه‌های صنعتی‌سازی شاه، بخش سرمایه‌داری به عنوان یکی از اعضای ائتلاف حاکم محسوب می‌شدند. وجه تولید سرمایه‌داری شامل صنعت، ساختمان، خدمات، دیوان‌سالاری دولتی و مشاغل طبقات متوسط در دهه ۱۳۵۰ به صورت بزرگ‌ترین وجه شهری درآمد (فوران، ۱۳۷۸). دولت، بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی سه بازوی توسعه صنعتی تلقی می‌شدند. عمده‌ترین حوزه‌هایی که در سرمایه‌گذاری داخلی نقش ایفا می‌کردند، صنایع سبک، ساختمانی و بانکداری بود. سرمایه‌گذاران محلی در زمان شاه از طیف زمین‌داران، خانواده‌های سرشناس و قدیمی شهری، صاحبان صنایع قدیمی؛ یعنی تاجران بازار و افسران بالای ارشد برمی‌خواست. این‌ها همه به نوعی با خانواده دربار در ارتباط بودند؛ زیرا شرایط موفقیت در آن دوره این بود که شخص از طرف دربار حمایت شود (همان).

در دهه ۱۳۴۰، تاکید عمده بر صنعتی شدن به‌خاطر جایگزینی واردات بود. دولت می‌خواست مواد مورد نیاز شهر؛ یعنی پوشاک، مواد غذایی و... را داخل کشور تولید کند (فوران، ۱۳۷۸). دولت به سبب نقش مسلطی که در بخش‌های جدید شیدا سرمایه‌بر فولاد، پتروشیمی، گاز طبیعی و ماشین‌پیدا کرد، تصمیم گرفت در برنامه

پنجم ۴۶,۲ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کند. بخش خصوصی در این مدت ۲۳,۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرد و بدین ترتیب می‌توان با نظر هالدی^۱ موافق بود که توسعه صنعتی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ تا حد زیادی مرهون نقش دولت بوده است (همان). در نتیجه سرمایه‌گذاری وافر دولت بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، ایران یک انقلاب صنعتی را تجربه کرد. سهم تولید در تولید ناخالص داخلی از ۱۱ به ۱۷ درصد رسید و رشد سالانه صنعتی از ۵ به ۲۰ درصد رسید. علاوه بر آن، تعداد کارخانه‌های کوچک با ۱۰ تا ۴۹ کارگر از ۱۵۰۲ به ۷۰۰۰ واحد، کارخانه‌های متوسط از ۵۰ تا ۵۰۰ کارگر از ۲۹۵ به ۸۳۰ واحد و تعداد کارخانه‌های بزرگ با بیش از ۵۰۰ کارگر از ۱۰۵ به ۱۵۹ واحد فزونی یافت. این کارخانه‌ها شامل کارخانه‌های نساجی جدید، کارخانه‌های فولاد، پالایشگاه‌ها، مجتمع‌های پتروشیمی، کارخانه‌های ماشین‌سازی، کارخانه‌های ذوب آلومینیوم، کارخانه‌های تولید کود شیمیایی و تاسیسات مونتاژ اتومبیل، تراکتور و کامیون را شامل می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۷۷).

سیاست دولت در جریان صنایع مدرن، توسل جستن به روش‌های حمایتی و تشویقی بود. معافیت مالیاتی هم عاملی دیگر در کمک به رشد بورژوازی مدرن و به ضرر مصرف‌کنندگان بود. اعتبارات آسان، معافیت‌های مالیاتی و سیاست‌های حمایتی در برابر رقابت‌های خارجی، گام‌های اصلی بودند که توسط دولت و در حمایت از صنایع مدرن برداشته شد (اشرف، ۱۹۷۱).

گرایش جامعه به سوی صنعتی شدن و حمایت‌های مالی و سیاسی دولت موجب شد که نقش صاحبان سرمایه و نخبگان مالی صنعتی افزایش یابد. درعین حال چون این نیروها توان اقتصادی کافی جهت انباشت سرمایه را نداشتند، بدون مساعدت دولت نمی‌توانستند اقدام به سرمایه‌گذاری‌های کلان کنند (سوداگر، ۱۳۶۹).

سیاست‌های مناسب دولت در این زمینه عبارت بودند از: وضع تعرفه‌های بالای ترجیحی، ممنوعیت ورود بعضی از اقلام خاص، پایین نگه‌داشتن نرخ بهره بانکی برای صنایع بزرگ، معافیت‌های مالیاتی، امتیاز تاسیس تنها تعداد معدودی واحدهای صنعتی در هر رشته و بالاخره ترجیح قائل شدن برای سرمایه‌گذاری خارجی. این عوامل رانت به وجود می‌آورد و مناسبات تولید را به سمت مناسبات رانتی پیش می‌برد (کدی، ۱۳۶۹). این

1- Halday

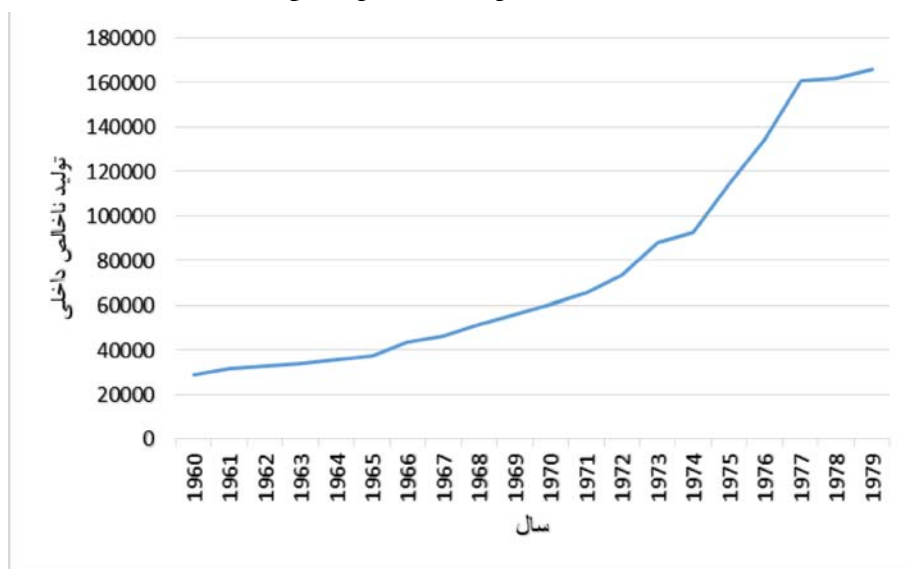
وابستگی به دولت، تاثیر تعیین‌کننده بر ماهیت آنان گذاشت و آنان را به نظام سرمایه‌داری جهانی وابسته کرد. دولت با اعطای وام‌ها و تصویب قوانین جلب حمایت سرمایه‌های خارجی به بورژوازی نوپا کمک‌های ارزنده‌ای کرد (سوداگر، ۱۳۶۹). این حمایت‌ها به تدریج منجر به افزایش سهم بخش خصوصی در شکل‌گیری سرمایه در بخش صنعت و ساختمان از ۷۵۰ میلیون دلار در سال ۱۳۳۸ به ۶,۷ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ شد. شمار کارخانه‌هایی که با بیش از ۱۰ کارگر کار می‌کردند از ۱۴۰۰ واحد با تقریباً صد هزار کارگر در سال ۱۳۲۹ به ۵۴۰۰ واحد با چیزی حدود ۴۰۰ هزار کارگر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت (اشرف، ۱۳۷۱). سهم مالکیت دولت در صنایع از ۵۰ درصد در سال ۱۳۲۰ به ۱۷ درصد در ۱۳۴۲ کاهش یافت؛ زیرا به دنبال اجرای اصلاحات ارضی، کارخانه‌های دولتی به عنوان غرامت به مالکان زمین‌های واگذار شده انتقال یافت، اما با افزایش درآمدهای نفتی، نقش دولت در سرمایه‌گذاری‌های صنعتی افزایش یافت و از ۴۰ درصد در نیمه دوره ۱۳۴۰ به ۶۰ درصد در نیمه دهه ۱۳۵۰ افزایش یافت (فوران، ۱۳۷۸).

به طور کلی برای واحدهای بزرگ ارقام سنگین اعتبارات با نرخ بهره‌هایی که از طرف دولت سوبسید شده بود، بسیار نازل‌تر از نرخ بهره در بازار آزاد پول در دسترس بود در حالی که دارندگان بنگاه‌های تولیدی و بازرگانی و صنعتگران کوچک حتی اعتبار بدون سوبسید به دست نمی‌آوردند؛ زیرا کارخانجات و تاسیسات آن‌ها برای وثیقه گرفتن نزد بانک‌ها و دریافت وام ارزش کافی نداشت. آن‌ها برای دریافت وام‌ها که نرخ بهره آن ۱۲ درصد بود، واجد شرایط قلمداد نمی‌شدند؛ از این رو، باید از بازار با نرخ ۲۵ تا ۱۰۰ درصد پول تهیه می‌کردند. اگر سیاست پرداخت وام بر عرضه؛ یعنی صنایع بزرگ با نرخ بهره بیشتر و صنایع کوچک با نرخ بهره کمتر پرداخت می‌شد به تبع آن از میزان بیکاری و اختلاف سطح درآمدها کاسته می‌شد. احتمالاً مشکلاتی که در راه دریافت وام از بانک‌ها وجود داشت، یکی از دلایل حمله همگانی به بانک‌ها در ماه‌های قبل از انقلاب بود (کدی، ۱۳۶۹).

نمودار (۱) ارزش تولید ناخالص داخلی را در دوران نظم با دسترسی محدود پایه نشان می‌دهد. در پی افزایش قیمت نفت، ایران رشد اقتصادی شگفت‌آوری را در سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ تجربه کرد. تولید ناخالص ملی غیرنفتی براساس قیمت‌های ثابت از ۱۶,۳ به ۳۰,۵ میلیارد دلار و درآمد سرانه ملی از ۵۵۰ به ۱۶۰۰ دلار افزایش یافت (بانک مرکزی ایران،

۱۹۷۹). براساس نسخه‌های اقتصادی رکورد حاصله از سوی رژیم در افزایش تولید ناخالص ملی براساس قیمت‌های ثابت سال ۱۳۵۳ از ۱۰,۴ میلیارد دلار در ۱۳۴۰ به ۵۱ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ و کسب شاخص رشد ۳۸۹ درصدی آن هم طی کمتر از دو دهه شکفت‌آور می‌نمود (به نقل از میلانی، ۱۳۸۵).

نمودار ۱. ارزش تولید ناخالص داخلی

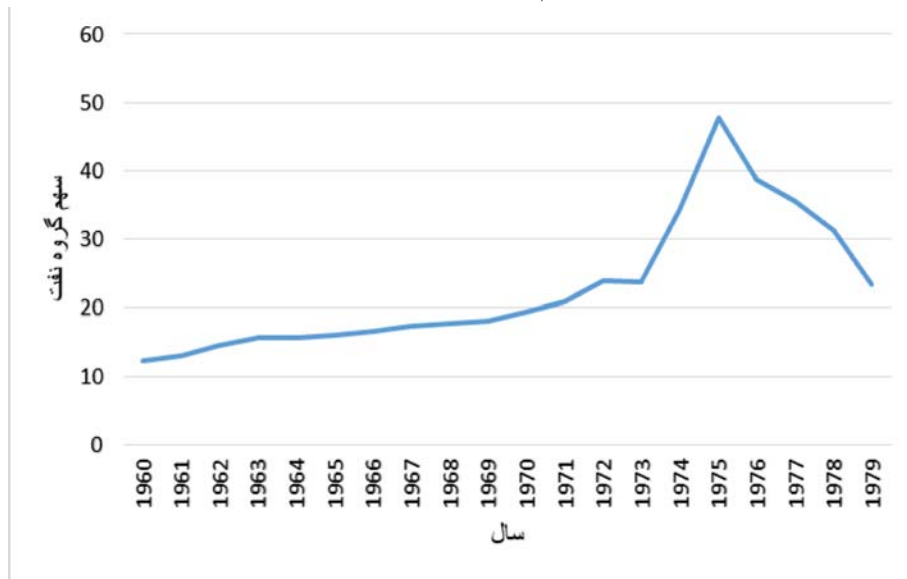


ماخذ: بانک مرکزی

نمودار (۲) سهم نفت را در تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد. با توجه به این نمودار سهم نفت در تولید ناخالص داخلی پس از شوک نفتی به شدت افزایش یافته است. رشد صنایع بعد از چهار برابر شدن درآمدهای نفتی سرعت گرفت. درآمدهای نفتی، شاه را تشویق کرد تا برنامه‌های صنعتی شدن جاه‌طلبانه‌تری را راه بیندازد. بودجه برنامه پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۷) یک باره دو برابر شد و از ۶۰ به ۱۲۰ میلیارد دلار رسید. چهار برابر شدن درآمدهای نفتی، شاه را به رویای رسیدن ایران به پنجمین کشور صنعتی دنیا در کمتر از ۲۰ سال فرو برد. نتیجه این سیاست، رشد سریع صنعتی، تخریب نظام روستایی و مهاجرت میلیون‌ها کشاورز به شهرها بود. این هوس شاهانه؛ یعنی صنعتی شدن کشور بدون در نظر

گرفتن تولید پایین، فقدان پرسنل ماهر، کمبود تجهیزات بندری و دیگر تنگناهای اقتصادی، عاقبت به یک بختک تبدیل شد (امجد، ۱۹۸۹).

نمودار ۲. سهم نفت در تولید ناخالص داخلی



ماخذ: بانک مرکزی

در سال ۱۳۵۴، اقتصاد از کنترل خارج شد. سقوط تقاضای بین‌المللی برای نفت ایران، دلیل اصلی برای این وضعیت جدید بود. در تباینی شدید با دوره ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ - زمانی که ایران به چندین کشور از جمله بریتانیا، فرانسه، مصر و سنگال وام اعطا کرد - ایران شروع به قرض گرفتن از بانک جهانی کرد. سقوط حکومت پادشاهی، بلوک قدرت جدیدی مرکب از بورژوازی لیبرال (یعنی بقایای بورژوازی ملی)، بورژوازی بازار و خرده بورژوازی سنتی (یعنی دکان‌داران) را به قدرت رساند. بورژوازی لیبرال در نزاع قدرت با بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی بازنده شد (امجد، ۱۳۸۵).

۵- واکاوی موانع نهادی رشد اقتصادی در ایران عصر پهلوی دوم

کشور ایران در عصر پهلوی دوم طی کمتر از دو دهه، رشد اقتصادی چشمگیری را تجربه کرد، اما این رشد اقتصادی پایدار نبود، چراکه این رشد اقتصادی با وجود هم‌افزایی میان نهادهای اقتصادی و سیاسی بهره‌کش محقق شد. هم‌افزایی میان نهادهای

سیاسی و اقتصادی بهره‌کش چرخه شوم به وجود آورد و منجر به تداوم حیات نهادهای بهره‌کش در بازار سیاسی و اقتصادی شد. در این قسمت از پژوهش سعی خواهد شد با بررسی موانع ایجاد فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی عصر پهلوی دوم به دلایل پایداری شرایط نظم با دسترسی محدود و ایجاد چرخه‌های شوم پرداخته شود. یکی از موضوعات بسیار مهم در زمینه ایجاد و ادامه حیات نهادهای فراگیر در بازار سیاسی و اقتصادی، مساله تخریب خلاق است که با فراهم آوردن بستر رقابت، زمینه را برای فرآیند تغییرات نهادی در جهت رشد و توسعه اقتصادی مهیا می‌کند. سبب مناسب رانتی بر بازار سیاسی و اقتصادی، فقدان حاکمیت قانون برای فرادستان، فقدان وجود سازمان‌هایی با عمر دائمی، سازمان‌دهی با روابط شخصی، اثرات مخرب درآمدهای نفتی، وجود نهادهای موروثی بهره‌کش، دخالت عوامل خارجی و... مانع از ایجاد فرآیند تخریب خلاق در این دوران شد که در ادامه به توضیح آن در بازار سیاسی و اقتصادی پرداخته خواهد شد.

۵-۱- واکاوی موانع تخریب خلاق در بازار سیاسی

در اوایل دوران حکومت پهلوی دوم، تاکید شاه بر حفظ ساختار، مانع از ایجاد فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی شد. شاه جوان به منظور تحکیم موقعیتش از طریق جلب رضایت حامیان خود دست به تغییر ساختار نزد. در ۱۲ سال اول حکومت محمدرضاشاه هیچ‌گونه تغییری در ساختار اقتصادی و قشریندی اجتماعی کشور ایران ایجاد نشد (ازغندی، ۱۳۸۵). شاه چون منافع حامیان خود را در حفظ ساختار موجود می‌دید از یک سو، کمترین تغییرات را در ساختار انجام داد و از سوی دیگر، توان مقابله با آنان را نداشت؛ زیرا خارج شدن هر کدام از این گروه‌ها از ائتلاف حاکم منجر به بروز خشونت غیرقابل کنترلی از سوی آنان می‌شد. همچنین این امر سبب شد تا مکانیزم شکل‌گیری نهادهای سیاسی و اقتصادی بهره‌کش از دوره‌های گذشته به این دوره به ارث برسد. مالکین که خود وارد بخش بورژوازی شده بودند و فرزندان آنان که در سال‌های بعد در قامت قانون‌گذاری و اجرای قانون در مجلس و دولت مشغول به فعالیت شدند (به دلیل وابستگی به مسیر نهادی)، وارث نهادهای غیرفراگیر از دوران قبل بودند و این امر سبب تداوم حیات نهادهای بهره‌کش در بازار سیاسی و اقتصادی شد.

تجربه شاه از دولت مصدق و تمایل وی به افراد چاپلوس و تملق‌گو در کنار اصرار ایالات متحده آمریکا بر انتصاب عده‌ای خاص بر مناصب مهم سیاسی، سبب شد که در بازار سیاسی تخریب خلاق شکل نگیرد. شاه تنها دوستان خود را در مناصب مهم قرار داده بود؛ هر چند که به آنان نیز اعتمادی نداشت و این امر سبب می‌شد تا اجازه ایجاد تفکرات جدید در بازار سیاسی به وجود نیاید و اگر هم افرادی مانند علینقی عالیخانی وارد بازار سیاسی می‌شدند به دلیل وجود همین چرخه شوم از بازار سیاسی کنار می‌رفتند.

دیوانیان در زمان پهلوی شامل کارمندان عالی‌رتبه دولتی به ویژه فرماندهان نظامی، نمایندگان مجلس، وزرا و به طور کلی کسانی که مناصب کلیدی را در درون دستگاه حکومتی اشغال کرده بودند، می‌شد. شخصیت‌هایی چون شریف امامی، مصطفی فاتح، برادران رشیدیان و هوشنگ انصاری از جمله دیوان‌سالاران بودند که از مساعدت‌های دولت بهره‌جسته و به میمنت روابط خانوادگی با دربار یا تبعیت بی‌چون و چرا و چاکرمنشانه از شخص شاه به سرمایه‌داران بزرگی تبدیل شدند. دیوان‌سالاری در این دوره بیشتر منشأ زمین‌داری داشت و به سبب استقلال مالی که دیوان‌سالاران از دولت داشتند در کنار این امر که شاه جوان هنوز جایگاه سیاسی و اجتماعی خود را تحکیم نکرده بود از استقلال در تصمیم‌گیری برخوردار بودند. در مقطع زمانی ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ در مجموع ۲۳ کابینه به ریاست ۱۶ نخست‌وزیر به استثنای ۴ نفر جملگی از نخبگان سیاسی سنتی ایران تشکیل می‌شد (ازغندی، ۱۳۸۵).

پس از نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی، شاه تنها کسانی را به صدارت برگمارد که به شخص او وفادار بودند. حسین علا یک درباری وفادار بود، اقبال‌مدیری پرکار، شریف‌امامی مهندسی کارمند مسلک و علم‌دوست نزدیک شاه بود. منصور هم تکنوکراتی بلندپرواز بود و هویدا کاردان، اما بدون جذبه بود. این افراد دو نکته مشترک داشتند همه مطیع منویات ملوکانه بودند و هیچ‌کدام در میان توده مردم پایگاه مستقل نداشتند. مجلسین هم مانند نخست‌وزیر و کابینه‌اش همه بخشی از ظاهر حکومت مشروطه بودند که شاه از سرناچاری و به خصوص برای تحکیم موقعیت جهانی‌ش به عنوان یک پادشاه مشروطه به حفظ آن‌ها وادار شده بود (میلانی، ۱۳۸۰).

فردوست در ارتباط با انتخاب نمایندگان مجلس چنین می‌گوید: «در زمان نخست‌وزیری اسدالله علم، محمدرضا دستور داد که با علم و منصور به همراه فردوست یک کمیسیون سه

نفره برای انتخابات مجلس تشکیل شود. هر روز منصور با یک کیف پر از اسامی به آنجا می‌آمد. منصور اسامی افراد مورد نظر را می‌خواند و علم هر کدام را که می‌خواست تایید می‌کرد و آن‌ها سر از صندوق آرا درمی‌آوردند» (فردوست، ۱۳۹۲).

با این وجود عبدالمجید مجیدی در ارتباط با مزیت مجلس انتصابی نسبت به مجلس انتخابی در طول این دوران چنین بیان می‌کند: «در دوره‌های آخر مجلس، تغییر و تحولاتی در کار نمایندگان مجلس شورای ملی به وجود آمد؛ یعنی نمایندگانی در مجلس بودند که قبلاً در وزارت کشاورزی بودند. اقلاً ۱۰ تا طرح عمرانی اجرا کرده بودند... آدم‌هایی بودند که نمی‌شد با آن‌ها خلاف واقع صحبت کرد... خیلی وضع فرق کرده بود، کلی مسائل ما را می‌فهمیدند... در حالی که در زمان ابتهاج، نمایندگانی که در کمیسیون برنامه بودند کم به مسائل فنی و اجرایی وارد بودند.. جنبه یک نوع بیان احتیاجات و نیازهای محلی برایشان مطرح بود تا واقعا یک بحث اصولی و فنی... آنان به دنبال این بودند که برای خود و یا حوزه نمایندگی‌شان امتیازاتی بگیرند یا برای نزدیکانشان و دوستانشان یک لطف و توجهی بگیرند یا اصلاً برای شخص خودشان یک امتیازاتی بگیرند» (مجیدی، ۱۳۸۰).

یکی از موارد مهم در زمینه ایجاد فرآیند تخریب خلاق، سازماندهی با روابط غیرشخصی است. حرکت به سوی شکل‌گیری روابط غیرشخصی منجر به آن می‌شود تا گروه‌هایی که از ائتلاف حاکم خارج مانده به تدریج براساس صلاحیت در یک فرآیند تخریب خلاق و نه ایجاد خشونت وارد عرصه قدرت شوند، اما در این دوره ائتلاف حاکم به یک منبع رانتی عظیم دسترسی داشت و اجازه شکل‌گیری چنین فرآیندی را نداد. رهبری ائتلاف حاکم به پشتوانه این ثروت، تمامی امور را متوجه خود ساخت و با توجه به قدرتی که به دست آورده بود، زمینه‌ساز ترویج تملق و دورویی زبردستان خود و در نتیجه منتهی شدن تمام امور به شخص شاه شد. شاه سلطه کامل بر ساختار بوروکراتیک و نظامی داشت و همه امور به او ختم می‌شد. شاه با وجود اینکه خود را مقام غیرمسئول می‌خواند در تمام امور دخالت می‌کرد. گزارش‌ها به صورت مستقیم از سوی سران به شاه داده می‌شد و این امر سبب می‌شد تا دستوراتی ناهماهنگ و ناپخته از بالا به پایین ارجاع داده شود. اطرافیان شاه به سبب تملق‌گویی از بیان واقعیات و بازخورد آنان به شخص شاه ممانعت می‌کردند و این امر سبب می‌شد تا تصمیمات اساسی کشور در اوج غفلت شاه از امور، صورت گیرد.

تملق‌گویی‌ها سبب می‌شد تا مدیران کارآمد کنار گذاشته شوند و تمامی موفقیت‌ها به شاه نسبت داده شود. شاه امتیاز همه پیشرفت‌ها و دستاوردها را از آن خود کرد و در نهایت مسئول همه ناکامی‌ها و نامرادی‌ها هم تلقی شد. در شرایط حاکمیت طبیعی، حفظ شرایط پس از بحران به شدت به شخصیت رهبران بستگی دارد. در این دوره شاه مانند سایر مواردی که کشور با بحران مواجه شد عملکرد مناسبی نداشت و نتوانست از فروپاشی ائتلاف حاکم جلوگیری کند. شاه در شرایط بحرانی همواره به تزلزل و تردید دچار می‌شد و در عین حال ریشه بحران را نه در عوامل داخلی که در توطئه‌های خارجی سراغ می‌کرد، لاجرم راه‌حلش برای بحران هم بیشتر معطوف به این توطئه‌ها بود. شاه برای ثبات قدرت خود میان نخبگان سیاسی کشور تفرقه می‌انداخت که منجر به رقابت‌های پرهزینه میان نخبگان سیاسی کشور می‌شد و در شرایط بحرانی منجر به عدم اجماع میان آنان شد و حتی آنان درصدد از بین بردن یکدیگر در این شرایط شدند. عدم اجماع میان نخبگان مانع از تصمیم‌گیری‌های واحد در این دوره شد و سبب شد تا در اواخر دوره تصمیم‌گیری‌های عجولانه منجر به این شود تا کشور نتواند جان سالم از بحران مالی به در ببرد و به تدریج بحران مالی به بحران سیاسی تبدیل و ائتلاف حاکم سرنگون شد (میلانی، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۸؛ فوران، ۲۰۰۹ و کاتوزیان، ۱۹۸۱).

فعالیت‌های حزبی در جوامع گوناگون منجر به فراگیر شدن نهادهای سیاسی و شکل‌گیری فرآیند تخریب خلاق در آن جوامع شده است، اما در کشور ایران در دوره مورد مطالعه، فعالیت‌های حزبی نتوانستند مروج نهادهای سیاسی فراگیر باشند. چند سال پس از مبارزه قدرت ۱۳۳۲ که جلوی همه فعالیت‌های مستقل حزبی گرفته شد برای نشان دادن اینکه ایران نیز مانند الگوی انگلیسی - آمریکایی، یک دموکراسی دو حزبی است، ناگهان دو حزب میلیون و مردم در اواخر دهه ۱۳۳۰ ایجاد شد. میلیون به رهبری نخست‌وزیر منوچهر اقبال که می‌خواست جایگزین جبهه ملی مصدق شود و حزب مردم که قرار بود در غیاب حزب توده نماد یک حزب مردمی تری باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۰). این دو حزب وفادار به شاه بودند به گونه‌ای که مردم آن‌ها را حزب بله و بله قربان نامیده بودند (فوران، ۱۳۷۸).

در این دوره به دنبال اصلاحات در پیش روی رژیم پهلوی، قشر تازه‌ای از روشنفکران محافظه کار غرب‌گرا و طرفدار دربار به رهبری حسنعلی منصور که بعدها

به عنوان نماد انقلاب سفید شناخته شد، کانون مترقی را تشکیل داده و در سال‌های بعد مناصب قدرت را به دست گرفتند. این کانون مرکب از افراد تحصیلکرده در غرب به ویژه در آمریکا بود و در سال ۱۳۴۲ به صورت حزب ایران نوین درآمد، اما این حزب نتوانست دایه‌دار ایجاد نهادهای سیاسی فراگیر در جامعه شود، چراکه تحت نظارت شاه بود و اکثر دیوان‌سالاران براساس ساختار این حزب بر سرکار می‌آمدند. حزب ایران نوین به عنوان ابزار قدرت دربار بر مجلس و قوه مجریه سلطه یافت. این حزب به خوبی توانست جایگزین حزب ملیون شود که بدون هرگونه تشریفاتی به کارش پایان داده شده بود. دبیر این حزب حسنعلی منصور بود که پس از ترور وی، هویدا به مدت ۱۲ سال این حزب را در اختیار داشت، اما در عین حال به حزب مردم اجازه داد در مجلس فعالیت کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷).

عبدالمجید مجیدی در ارتباط با عملکرد حزب ایران نوین در زمینه فرآیند تخریب خلاق می‌گوید: «حزب ایران نوین حزبی بود که می‌خواست یک نقش انقلابی بازی کند در حالی که اعضایش همه یا کارمند دولت بودند یا مسئولین وزارتخانه‌ها یا نماینده مجلس و یا سناتور بودند؛ بیشتر جنبه یک اجتماع کارمندی داشت تا یک اجتماع سیاسی. البته مسئولین سندیکاها هم کارگری هم عضو بودند» (مجیدی، ۱۳۸۰).

در سال ۱۳۴۲، نظام دو حزبی به صورت تک حزبی درآمد؛ حزب رستاخیز به این دلیل به وجود آمد که ائتلاف حاکم پاسخگوی توزیع رانت نبود و دوباره از نو شروع به ایجاد ائتلاف کرد. این امر سبب شد تا خودی‌ها از غیرخودی‌ها تفکیک شوند تا به دنبال آن خشونت در جامعه کاهش یابد؛ زیرا به دلیل کمبود منابع رانتی امکان رضایتمندی همه اعضای ائتلاف وجود نداشت. این کار زمینه را برای اتحاد غیرخودی‌ها فراهم ساخت. در این شرایط شبکه‌های حامی-پیرو ایجاد شد. اگر هدف از پیوستن به حزب، حمایت از رانت‌هایی بود که آنان خود مولد آن بودند، مشکلات کمتر پیش می‌آمد؛ زیرا میان سازمان‌ها بر سر توزیع رانت درگیری ایجاد نمی‌شد، اما به دلیل آنکه هدف از پیوستن به حزب، کسب رانت بدوی مانند منابع نفتی بود و هر سازمان به دنبال دست‌اندازی بیشتر به این منابع بود، تضاد منافع ایجاد شد. در چنین شرایطی سازمان باثبات با اهداف بلندمدت ایجاد نشد و رانت‌ها به صورت نامولد براساس روابط شخصی توزیع شد.

در این دوره، دیوانیان دستیابی فراوانی به منابع رانتی داشتند. در رأس هرم دیوان‌سالاری دولتی، نخست‌وزیران، معاونان وزرا، مشاوران و مدیرکل‌ها بودند که در بخش‌های صنعتی و تجاری به رانت‌ها و امتیازات فراوان رسیدند و شاه با توزیع بخشی از درآمدها و رانت‌های نفتی میان کارمندان عالی‌رتبه و وزرا، آن‌ها را به سرمایه‌داران بزرگ مبدل کرد. در مورد ثروت فراوان علم، اشرف، طوفانیان و هدایت‌الله گیلانشاه مطالب زیادی وجود دارد. سایر کارمندان عالی‌رتبه و میان‌رتبه و پایین‌تر با اندازه و مبالغ پایین‌تر از فساد اقتصادی بهره‌مند شدند. دستگاه حکومتی با شریک ساختن کارمندان و مقامات اداری در فساد اقتصادی، توان انتقادی و مخالفتی آنان را تا حد قابل توجهی سلب کرد و به بله قربان‌گویی صرف مبدل ساخت. ترس از قدرت، چاپلوسی، عدم امنیت، سوءاستفاده فردی و صفات مشابه، جزء خصیصه‌های کارمندان و نخبگان عصر پهلوی دوم بود (سردارنیا، ۱۳۸۶).

در مواجهه با وجود ایدئولوژی متعارض با نوسازی در کشور، شاه درصدد بود که با فلسفه هم‌جهت کردن منافع و عقاید افراد، حزب رستاخیز را به عنوان یک نظام تک‌حزبی راه بیندازد تا تمام خشونت‌های حاصل از تضاد منافع و عقاید را از بین ببرد و سبب افزایش قدرت هر چه بیشتر وی شود، اما این امر به دلایل گوناگونی از قبیل بحران مالی و کارکرد نامناسب حزب با شکست مواجه شد. همچنین تکنوکرات‌ها به مثابه روشنفکران تحصیلکرده در غرب در برابر نهادهای غیررسمی مقاومت کردند و به عنوان متجددین در برابر سنت، زمینه‌ساز ایجاد خشونت در کشور شدند.

۲-۵- بررسی موانع نهادی شکل‌گیری فرآیند تخریب خلاق در بازار اقتصادی

در دوران پهلوی دوم با سیاست صنعتی‌سازی، دست‌اندرکاران صنعت و سرمایه‌گذاران وارد بلوک قدرت شدند. آنان در راستای تامین منافع خود که متناسب با توسعه اقتصادی بود، نیازمند حمایت سیاسی بودند. این گروه یا باید خود وارد ائتلاف حاکم شده و از این طریق به انواع رانت‌ها و حمایت‌های قانونی دست می‌یافتند و یا از طریق مناسبات رانتی و ارتباط با درباریان به این نتیجه می‌رسیدند؛ بنابراین، آنان با سهم کردن اعضای ائتلاف حاکم در سهام شرکت‌ها، سعی کردند از این نوع از منابع بهره‌جویند و این امر سبب تولید و اشاعه نهادهای بهره‌کش در بازار اقتصادی شد.

هسته اصلی طبقه سرمایه‌دار و بورژوازی صنعتی مدرن و وابسته به شاه که در نتیجه نوسازی، ایجاد و گسترش یافت، ۳۰۰ خانواده بود که تعداد ۷۰ خانواده از آن‌ها بیش از ۱۷ درصد از صنایع مدرن را به خود اختصاص داده و بخش قابل توجهی از آن‌ها از وابستگان و اعضای خانواده محمدرضا بودند. سرمایه‌داران بزرگ مانند خانواده کاشانی، وهابزاده، القانیان، فرمانفرمائیان، خسروشاهی، لاجوردی، اخوان، مهدوی، حاجتی‌زاده، خیامی، ایروانی، هروی، فولادی و... از این جمله بودند. این خانواده‌ها برای سرعت بخشیدن به ثروت اندوزی و دریافت تسهیلات به شریک‌سازی خانواده پهلوی در بخشی از سهام شرکت‌ها و واحدهای اقتصادی خود مبادرت کردند (سردارنیا، ۱۳۸۶).

گرایش جامعه به سوی صنعتی شدن و حمایت‌های مالی و سیاسی دولت موجب شد که نقش صاحبان سرمایه و فرادستان مالی صنعتی افزایش یابد و درعین حال چون این نیروها توان اقتصادی کافی جهت انباشت سرمایه را نداشتند، بدون مساعدت دولت نمی‌توانستند اقدام به سرمایه‌گذاری‌های کلان کنند (سوداگر، ۱۳۶۹). با وجود وابستگی بورژوازی مدرن به دولت، این سرمایه‌گذاران برای استقلال خود کوشش کردند. آن‌ها اتحادیه‌هایی تشکیل دادند تا از طریق سازمان‌هایی نظیر سندیکای صاحبان صنعت نساجی، سندیکای صنایع فلزی، سندیکای صنایع قند و اتحادیه بازرگانی صنعت و معدن از عهده فشارهای دولت برآیند (اشرف، ۱۹۷۱ و بشیریه، ۱۹۸۴).

سرمایه‌گذاران محلی در زمان شاه از طیف زمین‌داران، خانواده‌های سرشناس و قدیمی شهری، صاحبان صنایع قدیمی؛ یعنی تاجران بازار و افسران بالای ارشد برمی‌خواست. این‌ها همه به نوعی با خانواده دربار در ارتباط بودند، چون شرایط موفقیت در آن دوره این بود که شخص از طرف دربار حمایت شود (همان). شاه برای وابسته ساختن همیشگی بورژوازی به خود از راهکار صدور مجوز با پروانه‌های تجاری و تولیدی و تاسیس نمایندگی ویژه شرکت‌های خارجی استفاده می‌کرد (سردارنیا، ۱۳۸۶). در مورد پروانه‌های کارخانجات و مسائل مربوط به آن، داستان‌های قابل اعتمادی نقل شده است که بعضی از ایرانیان که در بالاترین سطوح اقتصادی و یا اداری بودند نظیر اشرف پهلوی یا پسرش شهرام ۱۰ درصد سهام کارخانه را برای خود می‌گرفتند تا امکان دریافت پروانه را فراهم کنند (کدی، ۱۳۶۹). در سال ۱۳۵۱، ۵۶ خانواده در ۱۷۷ شرکت از میان ۳۶۴ شرکت بزرگ صنعتی سهام داشتند. ۷۲ خانواده

در ۸۸ شرکت صاحب سهام بودند. به نقل از هالدی در سال ۱۳۵۳، تنها ۴۵ خانواده ۸۵ درصد از شرکت‌ها را در کنترل داشتند (فوران، ۱۳۷۸).

در همان دوران، اداره سوم و ثابتی هر دو مساله سوءاستفاده‌های مالی و فساد در مقامات عالی‌رتبه مملکتی و حتی در اطرافیان و خاندان سلطنتی را هم دنبال می‌کردند و هم بسان خطری جدی برای امنیت ملی قلمدادشان می‌کردند. اما گاه که چنین گزارش‌هایی از طرف ثابتی تدارک می‌شد و به دست شاه می‌رسید، خشم شاه را برمی‌انگیخت و می‌گفت این‌ها نوعی فضولی است. حتی دست کم در یک مورد نزدیک بود شاه ثابتی را به خاطر یکی از این گزارش‌ها تحویل دادگاه نظامی کند (میلانی، ۱۳۹۲).

عدم حاکمیت قانون برای فرادستان منجر به گسترش دامنه فساد در کشور شده بود به گونه‌ای که یکی از خبرنگاران خارجی با اشاره به جریان مبارزه با فساد در ایران نوشته بود «این کار، غیرممکن به نظر می‌رسد، چرا که پای همه به نحوی گیراست». سفیر آمریکا از ابعاد گسترده فساد در میان نخبگان سیاسی مملکت سخن می‌گفت و شاه می‌دانست که برادران و خواهرانش از شایعه فساد مالی رها نیستند. در واقع شایعات مربوط به درگیری‌های مالی خاندان سلطنتی و شخص شاه به حدی رسیده بود که سرانجام در اواسط سال ۱۹۵۸ سفارت آمریکا و انگلیس هیات مشترکی برای رسیدگی به این شایعات و ارزیابی ابعاد ثروت شاه و اقوامش تشکیل دادند. سفارت آمریکا و انگلیس از همه امکانات خود بهره گرفتند تا تصویری واقعی از فعالیت‌های اقتصادی خاندان سلطنتی ترسیم کنند و آنچه حاصل شد تصویری چندان مثبت نبود. به گفته سفارت انگلیس «اشتهای شاهانه برای تجارت» به حدی رسیده که کمتر برنامه‌نوسازی و کمتر عرصه اقتصادی وجود دارد که در آن «شاه و دوستان و اقوامش» دستی نداشته باشند (همان).

به نوشته فردوست از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی تنها در دفتر بازرسی شاهنشاهی، ۳۷۵۰ پرونده سوءاستفاده کلان مالی و فساد اقتصادی تشکیل و به دادگستری ارجاع شد و اصلاً پیشرفتی نداشت و صفر بود. همه پرونده‌ها طبق دستور شفاهی نخست‌وزیر به وزیر دادگستری بایگانی می‌شد و محمدرضا اهمیتی به این امر نمی‌داد (به نقل از سردارنیا، ۱۳۸۶).

«دامنه فساد و سوءاستفاده‌های مالی اطرافیان شاه و صاحبان نفوذ و قدرت در حکومت‌های گذشته و به‌ویژه در دستگاه پهلوی آنقدر وسیع و گسترده بود که از دید پژوهشگران خارجی نیز به دور نمانده است؛ آن‌ها بیشترین موارد فساد مالی را مربوط به خانواده پهلوی و دربار شاه می‌دانند. چه بسیار سوءاستفاده‌هایی که توسط یک وزیر یا مقام بالای مملکتی صورت می‌گرفت و به راحتی از آن می‌گذشتند در حالی که یک کارمند ساده با دریافت مختصر رشوه‌ای محاکمه و زندانی می‌شد. به طور مثال، چندی پس از دیدار شاه با سفیر آمریکا، مجلس که معمولاً فرامین شاه را بی‌چون و چرا به اجرا می‌گذاشت قانون «از کجا آورده‌ای» را تصویب کرد. قرار شد همه مقامات عالی‌رتبه دولتی و ارتشی ابعاد ثروتشان و چگونگی دستیابی به آن را در اختیار مقامات مسئول قرار دهند. این قانون بسان گامی در مبارزه با فساد تلقی می‌شد. با آنکه در سال ۱۹۶۰ دولت اعلان کرد که ۴۲۴۷ مقام دولتی یا ارتشی را یا از کار برکنار کرده، یا به حبس انداخته، یا خدمتشان را به تعلیق درآورده و یا پرونده‌شان را به دادگاه ارجاع داده، اما به گفته سفارت آمریکا، گمان و باور عمومی این بود که همه افرادی که در این سیاهه جای داشتند «کارمندان دون پایه» بودند و تاکنون «ریشه‌های واقعی فساد که گاه به خاندان سلطنتی هم می‌رسید» از هر گونه پیگرد و فشار مصون بوده‌اند (میلانی، ۱۳۹۲).

یکی از موضوعات مهم در طول این دوران، غلبه اهداف سیاسی بر اهداف اقتصادی بود؛ اهداف سیاسی منجر به آن شد تا ائتلاف حاکم به سمت صنایع استراتژیک پیش برود (نظیر نیروگاه‌های اتمی). این امر سبب شد تا دولت هرچه بیشتر در بازار دخالت کند و ممکن بود به دلایل سیاسی، منافع اقتصادی به خطر بیفتد و با توجه به اهمیت موضوعات سیاسی، معمولاً منافع اقتصادی کمتر مدنظر قرار می‌گرفت. همچنین با توجه به نوسازی سریع در پیش گرفته، دولت به دلایل سیاسی منافع شهریان را در مقابل روستاییان بیشتر مدنظر قرار می‌داد.

هنگامی که عالیخانی و هویدا در ارتباط با یک مساله اقتصادی با هم بحث می‌کردند، هویدا در جواب عالیخانی که از او پرسیده بود ما دولت شهرنشینان ایران هستیم یا دولت همه مردم ایران؟ گفت: «نه! من اول دولت شهرنشینان ایران هستم؛ به خاطر اینکه آنجایی که شلوغ می‌شود شهرها است. به عبارت دیگر، هویدا دارای شم سیاسی بود که من نداشتم.

این مساله در ارتباط با این بود که دولت سعی می‌کرد قیمت‌ها را با سطح پایین‌تری از قیمت جهانی از تولیدکنندگان بخرد. کشاورزان جریمه می‌شدند تا شهرنشینان کمی خوشحال‌تر باشند» (به نقل از دهباشی، ۱۳۹۳). این سیاست‌ها که به نفع شهریان و به زیان روستاییان بود منجر به مهاجرت روستاییان به شهرها شد و یک خشونت انباشته را در شهر ایجاد کرد.

در این دوره (از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ ه.ش) تشکیل سازمان‌ها و ادامه حیات آن‌ها به طور کامل به روابط شخصی وابسته بود. شاه که به لطف منابع نفتی و کمک‌های خارجی بر تمامی امور سلطه یافته بود در مورد فعالیت تمامی سازمان‌ها شخصا دخالت می‌کرد و ادامه حیات این دسته از سازمان‌ها به نظر شاه وابسته بود. در این نظام، حکومت به مثابه تنها نهاد اشتغال‌زا و سرمایه‌گذار بر تمامی شئون فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سیطره داشت به صورتی که تمام قوای جامعه در راه هدف‌های نظام سلطنتی تجهیز می‌شد و در مقابل ملت، هیچ تعهد و مسئولیتی نداشت؛ یعنی نه محدود به قانون بود و نه وابسته به طبقه خاص، زیرا شاه مافوق قانون و طبقه بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲). این امر سبب شد تا حاکمیت قانون برای فرادستان شکل نگیرد و به دلیل فقدان چنین شرایطی اجازه تشکیل سازمان‌هایی با عمر دائمی داده نشد. در این دوره، نظام پادشاهی به یک شرکت خصوصی متعلق به شاه تبدیل شد. آنتونی پارسونز^۱ که در دوران انقلاب سفیر انگلستان در ایران بود از قول امیرعباس هویدا نقل می‌کند: «اینجا مثل شرکتی است که شاه رئیس آن است و من مدیرعامل آن محسوب می‌شوم» (آنتونی پارسونز، ۱۳۶۳). شاه خود شخصا برنامه‌ریزی امور اقتصادی را برعهده داشت و سعی می‌کرد تنها در مراحل اجرایی از مشاوران خود کمک بگیرد.

عبدالمجید مجیدی در این ارتباط می‌گوید: «شاه خوششان نمی‌آمد روی این فکرهای اصلی که دارند بحث بشود» (مجیدی، ۱۳۸۰) و در جای دیگر می‌گوید: «در سال‌های گذشته هم تعهداتی مانند تعهدات نظامی، اجرای برنامه اصلاحات شاه در قالب انقلاب سفید و برنامه اتمی شاه به صورت ناگهانی مطرح شد و در قالب برنامه دیده نشده بود». این امر سبب می‌شد تا سیاست در صدر امور قرار گیرد (همان). به عنوان مثال، مجیدی در خاطرات خود بیان می‌کند که با وجود اینکه وی وزیر کار بوده است در مورد سهیم شدن

1- Parsons, A.

کارگران در سهام کارخانجات از او هیچ مشورتی گرفته نشد و این خود مویده سلطه شاه بر تمام امور بوده است (همان).

سازمان‌هایی با عمر دائمی، سازمان‌هایی هستند که عمر آنان از عمر بنیانگذار آن بیشتر است. در واقع یک سازمان دارای حیات دائمی فراتر از زندگی تک تک اعضای خود عمر می‌کند و هیچ عضو منفردی به اختیار خود نمی‌تواند آن را منحل کند؛ بنابراین سازمان‌هایی که بنابر میل پادشاه یا رهبری ایجاد می‌شوند، دائمی نیستند. ایجاد و تداوم حیات سازمان‌هایی با عمر دائمی مهم‌ترین نقش را در ادامه حیات نهادهای فراگیر و فرآیند تخریب خلاق دارد. در اوایل حکومت محمدرضاشاه به دلیل هرج و مرج ناشی از شرایط نظم شکننده و نزاع بر سر قدرت، شرایط ایجاد سازمان‌هایی با عمر دائمی مهیا نشد و حتی سازمان‌های سیاسی نیز به دلیل مشارکت در نهضت ملی نفت و واقعه خرداد سال ۱۳۴۲، نتوانستند به حیات خود ادامه دهند. در این دوره تشکیل سازمان‌ها و ادامه حیات آن‌ها کاملاً به روابط شخصی وابسته بود. شاه که به لطف منابع نفتی و کمک‌های خارجی بر تمامی امور سلطه یافته بود در مورد فعالیت تمامی سازمان‌ها شخصاً دخالت می‌کرد و ادامه حیات این دسته از سازمان‌ها به نظر شاه وابسته بود. بروز شوک نفتی سبب شد تا شاه در کنار روحیه ناسیونالیستی خود افکار شبه سوسیالیست خود را در سایه استبداد به پیش ببرد به گونه‌ای که تمام موفقیت‌ها به وی نسبت داده می‌شد. اتکای هر چه بیشتر ائتلاف حاکم به منابع نفتی سبب شد تا آنان اجازه باز شدن فضای سیاسی و پیگیری منافع شخصی را از این طریق نداشته باشند، چراکه همه نیروها چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم از این منابع تغذیه می‌شدند و نیازی به ایجاد یک سازمان بادوام نمی‌دیدند. عمر محدود دولت‌ها، سلطه روابط شخصی بر تمامی امور، ترویج تفکر سوسیالیستی در میان مدیران کشور، بروز شوک نفتی و همه‌کاره شدن دولت، نزاع بر سر قدرت، تضاد کوتاه‌مدت ذی‌نفعان با اهداف بلندمدت سازمان‌ها، ورود سریع تکنولوژی و تخریب خلاق با سرعت بالا، دخالت امور خارجی، وجود سرمایه‌گذاران خارجی، فقدان باور به عمر دائمی سازمان‌ها، عدم امید به آینده کشور، ناکارایی نهادهای رسمی و وجود هزینه مبادله بالا، تعارض در نحوه مدیریت در سطوح بالا و عدم پشتیبانی از مدیران میانی، از دور خارج ساختن مدیران لایق، تملق به جای تخصص، عدم همکاری میان مدیران، وابسته شدن

کارمندان به دولت، وجود فساد سیستماتیک، ممانعت از اداره مستقل سازمان‌ها، مدنظر قرار دادن پروژه‌های بزرگ، نوسانات قیمت و بی‌ثباتی، دخالت ساواک در امور سازمان‌ها و سایر عوامل از جمله مواردی هستند که مانع از ایجاد سازمان‌هایی با عمر دائمی در کشور شدند.

در طول این دوران، سازمان‌های دولتی نظیر سازمان برنامه تشکیل شدند که در ابتدا با مدیریت ابتهاج نقش مستقلی داشتند، اما بعدها به دلیل تعارض در اهداف و نوع مدیریت که مدنظر شاه بود، نتوانستند به کار خود ادامه دهد و بعد از بنیان‌گذار خود مسیر دیگری را در پیش گرفتند. در این دوره به دلیل قرار گرفتن در دامنه نظم با دسترسی محدود، تنها سازمان‌های دولتی تحت حمایت ائتلاف حاکم به فعالیت خود ادامه می‌دادند و به همین دلیل معمولاً تمامی سازمان‌ها تحت نظارت شاه ایجاد و به کار خود ادامه داده و به صورت مستقل و جداگانه گزارش‌های خود را به شاه ارائه می‌کردند. این امر سبب شد تا اکثر سازمان‌ها به خصوص سازمان‌های نظامی به طور کامل وابسته به شاه باشند و با توجه به وابستگی شاه به عوامل خارجی در نهایت کارکرد این سازمان‌ها تحت تاثیر عوامل خارجی باشد. به عنوان مثال، جانشینی هوشنگ انصاری به جای علینقی عالیخانی که رابطه خوبی با بلوک شرق ایجاد کرده بود و از دستاوردهای ایشان ساخت کارخانه ذوب آهن بود، تحت تاثیر نظرات ایالات متحده آمریکا بود. نخست‌وزیر به عنوان رییس دولت جایگاه باثباتی نداشت و به دلیل شرایط حکومت طبیعی هر لحظه امکان تغییر دولت وجود داشت و پس از تغییر دولت تمامی سازمان‌ها تحت تاثیر این تغییرات قرار می‌گرفتند. در طول دوران دولت هویدا، عمر به نسبت طولانی این دولت اجازه شرایط ایجاد سازمان‌هایی با عمر دائمی را فراهم آورد، اما به دلیل سلطه روابط شخصی بر تمامی امور امکان چنین امری میسر نشد.

در طول پهلوی دوم، عملکرد ضعیف نهادهای رسمی به ویژه در لباس قوه قضائیه منجر به افزایش هزینه‌های مبادله در بازار سیاسی و اقتصادی کشور شد به گونه‌ای که امکان حیات سازمان‌ها را پرهزینه می‌کرد. دخالت بی‌ضابطه ائتلاف حاکم به ویژه درباریان و شخص شاه در امور سازمان‌ها فضای پر اصطکاک را برای سازمان‌ها و رهبران آن‌ها ایجاد می‌کرد. از جمله این موارد می‌توان به استعفای ابتهاج از مدیریت

سازمان برنامه و استعفای علینقی عالیخانی از وزارت اقتصاد به دلیل عدم استقلال این سازمان‌ها اشاره کرد. در این دوره و به ویژه دوران شکوفایی منابع نفتی، اکثر سازمان‌ها در جهت بهره بردن از رانت‌های نفتی (چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم) ایجاد می‌شدند. برخلاف این نوع از سازمان‌ها، وزارت اقتصاد که با ادغام وزارت صنعت و معدن و بازرگانی ایجاد شده بود بر اثر تضاد با منابع رانتی ذی‌نفعان عمر طولانی نداشت و پس از برکناری عالیخانی که در این دوران منصب وزارت اقتصاد را داشت مسیر دیگری را پیمود. وزارت اقتصاد در سال ۱۳۴۲ به طور مستقل تشکیل شد. علینقی عالیخانی که تحصیلکرده فرانسه بود، عملکرد مناسبی در توسعه اقتصادی، ایجاد بخش خصوصی و ایجاد طبقه متوسط کشور داشت. این وزارتخانه به ثبات اقتصادی اعتبار داد، سرمایه‌گذاران را امیدوار کرد و برنامه صنعتی شدن را نهادینه کرد به گونه‌ای که هر ناظری آن را یک انقلاب صنعتی کوچک می‌نامید، اما این مساله مخالفت برخی گروه‌ها و کشورها را علیه وزارت اقتصاد و سیاست‌های عالیخانی به همراه داشت. گروه‌های معاند این وزارتخانه عبارت بودند از:

- دربار و اعضای سلطنتی، دوستان محفلی شاه و هویدا و طبقات تجاری سنتی و افزونه‌خواهان، چراکه قدرت آنان را کاهش داد.
- انحصارطلبان و بازرگانان یا همان صاحبان منافع به دلیل اینکه واردات را محدود کرد.
- آمریکا، چراکه عالیخانی رابطه اقتصادی مثبتی با بلوک شرق برقرار کرده بود چنانکه ذوب آهن اصفهان نتیجه سیاست‌های عالیخانی بود.
- مخالفت طبقه پایین با این توضیح که سیاست‌های وزارت اقتصاد باعث ایجاد یک طبقه از نخبگان جدید مثل خیامی‌ها و لاجوردی‌ها شد که این مساله پیامدهایی داشت که آشکارترین آن کمک به توسعه اقتصادی نابرابر و تغییر نابرابری از سال ۱۳۴۰ شد.
- این مخالفت‌ها باعث استعفای عالیخانی شد و جانشین وی، هوشنگ انصاری، رویکرد کاملاً متفاوتی داشت. دلیل شکست وزارت اقتصاد رفتار پاتری مونیال^۱ دولت بود، چراکه وزارت اقتصاد باعث کاهش قدرت حکومت می‌شد و قدرت دربار را در معرض خطر قرار می‌داد. همچنین باید خاطرنشان کرد کشمکش بر سر قدرت که برخاسته از وزارت اقتصاد بود، ویژگی حکومت و سیاست‌های آن را تغییر نداد (نصر، ۱۳۸۲).

یکی از سازمان‌های دیگر که به خاطر مساله ذی‌نفعان نتوانست به کار خود ادامه دهد سازمان برنامه بود که به طور مستمر ابتهاج را هدف می‌گرفت. وزارتخانه‌ها که به دنبال کسب بودجه بیشتر و انجام امور به وسیله آنان بودند، مدام با سازمان برنامه بر سر اهداف اقتصادی خود در تعارض بودند. سرانجام ابتهاج هم بر سر احداث کارخانه کود شیمیایی در شیراز مجبور به استعفا شد (عروضی و قلم‌سیاه، ۱۳۷۵ و فرانسیس بوستاک^۱ و همکاران، ۲۰۱۴).

مجیدی در ارتباط با اوایل دوران مدیریت ابتهاج و ممانعت افراد قدیمی از فرآیند تخریب خلاق چنین بیان می‌کند: «برای اینکه زودتر چرخ‌های عمرانی مملکت به حرکت دربیاید به دلیل مسائل فنی، ابتهاج باید دست به طرف خارجی دراز می‌کرد. در یک کادر اداری یک عده قدیمی هستند که در همه جا دست دارند و یک عده پیمانکار قدیمی هستند که با این‌ها کار می‌کنند، یک وقت می‌بینید که آدم‌های جدید آمدند و با یک روش فنی تازه‌ای و به زبان‌هایی که آنان نمی‌فهمند می‌خواهند کار کنند، عکس‌العمل چیست؟ قدیمی‌ها یک مدرک لیسانس داشتند و یک تعدادشان هم تحصیلکردگان خارج بودند و به خودشان اجازه می‌دادند هر چه می‌خواهند بگویند، حالا یا منطقی یا غیرمنطقی می‌گفتند دیگر. در نتیجه یک شایعه علیه ابتهاج ایجاد کردند که ابتهاج دارد خارجی‌ها را می‌آورد داخل مملکت و مملکت را دارد تقدیم خارجی‌ها می‌کند. این‌ها جنبه واقعیت نداشت» (مجیدی، ۱۳۸۰).

شاه که تمام امور به وی منتهی می‌شد، دیدگاهی شبه سوسیالیستی داشت. مهم‌ترین وجه دیدگاهش این بود که گمان داشت دولت و سرمایه‌گذاری‌های دولتی در بسیاری از زمینه‌ها کلید رشد اقتصادی‌اند. به مکانیسم بازار هرگز اعتماد چندانی نداشت. از تورم، بسان یک معضل سیاسی که می‌تواند منجر به انفجار نارضایتی مردم شود، هراس داشت و ابایی نداشت که با استفاده از زور مستقیم دولت و حتی ارتش قیمت‌ها را تثبیت کند. همان‌طور که ابتهاج پیش‌بینی کرده بود، بعد از زمین‌داران نوبت سرمایه‌داران شد. نخستین شبکه تلویزیونی مملکت، نخستین دانشگاه خصوصی کشور و بالاخره بزرگ‌ترین معدن مس همه به زور از صاحبانشان «خریداری» شد. حتی اگر قیمت عادلانه این نهادها به صاحبانشان

1- Boostak, F. et al.

پرداخته می‌شود، باز هم نفس سلب مالکیت از آن‌ها از امنیت و ثباتی که شرط رشد درازمدت سرمایه داری است می‌کاست (میلانی، ۱۳۹۲).

از جمله مواردی که در ارتباط با این موضوع می‌توان به آن اشاره کرد، افزایش جهانی قیمت فولاد بود، اما با توجه به تفکر سوسیالیستی که امیرعباس هویدا به عنوان نخست‌وزیر داشت، مانع از افزایش قیمت فولاد در کشور شد و در برابر علینقی عالیخانی که بیشتر تفکر لیبرال داشت، مقاومت کرد.

هویدا برخلاف عالیخانی تفکر سوسیالیستی داشت. در حقیقت، او اعتقاد داشت که برای صنعتی شدن نیازی به بخش خصوصی نیست؛ زیرا از نظر او بخش خصوصی هیچ کمکی به تجار بزرگ برای فائق آمدن بر هزینه‌های سیاسی در انجام فرآیندها نمی‌کرد. او از سیاست‌های مداخله‌گرانه به خصوص در تعیین قیمت‌ها به دلیل کنترل نیروهای بازار حمایت می‌کرد. هویدا، بلافاصله بعد از نخست‌وزیری کشمکش و نزاع را با عالیخانی بر سر موضوعاتی همچون پیامدهای کنترل قیمت، سیاست مقابله با توسعه بخش خصوصی و قوانین ضداحتکاری شروع کرد. او فعالیت تجاری را با رفتار غارتگرانه یکسان می‌پنداشت و به همین دلیل، مجادله بر سر بیشترین سود قابل قبول، برخوردها و نزاع‌های وزارت را با نخست‌وزیر به اوج رساند. هویدا به رهبران بخش خصوصی به صورت تحقیرآمیزی به عنوان بازرگان (تاجر) اشاره می‌کرد و به سادگی، بارها آن‌ها را پدر سوخته و لعنتی می‌نامید. او به اداره بخش خصوصی وزارت به عنوان کار خراب کن و چاپلوس می‌نگریست و می‌خواست از طریق قوانینی مثل قانون منع احتکار از گرایش حریصانه بخش خصوصی جلوگیری کند؛ به همین دلیل، دولت اجازه مصادره کالاهای احتکاری را داد. عالیخانی در مقابل این قوانین ایستادگی و استدلال می‌کرد که بخش خصوصی، جهت دسترسی به برنامه‌های درازمدت صنعتی شدن، ضروری است. او همچنین استدلال می‌کرد که قانون منع احتکار، اعتماد به سرمایه را به تدریج ضعیف می‌کند و در نتیجه باعث کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی می‌شود.

از جمله موارد دیگر می‌توان به تعارض افکار شاه و ابتهاج اشاره کرد. نگاه ابتهاج به برنامه‌ریزی نگاه غیرسوسیالیستی بود و به همین شکل هم باقی ماند. وی هیچ علاقه‌ای به مالکیت دولتی گسترده منابع نداشت. ابتهاج معتقد بود که اگر کشورها خواهان در هم شکستن چرخه شوم فقر و رکود هستند، درجه‌ای از برنامه‌ریزی ملی برای افزایش نرخ

سرمایه‌گذاری ضروری است. وظیفه برنامه‌ریزی باید برعهده دولت باشد، اما دولت تنها پایه‌گذار فعالیت‌های جدید، موتور اصلی رشد، منبع مهم نوآوری و یک کارآفرین بزرگ مقیاس است تا به سرمایه‌گذاران خصوصی و در تشخیص و به کارگیری فرصت‌های توسعه یاری می‌رساند. ویژگی مهم فلسفه برنامه‌ریزی ابتهاج، تمرکز اصلی سیاست‌های وی بر رشد اقتصادی بود. ابتهاج برخلاف شاه معتقد بود که این رشد به مراتب خیلی بهتر از یک ارتش بزرگ با ساز و برگ جنگی گرانها می‌تواند از کشور در برابر دشمنان خارجی پشتیبانی کند (بوستاک و جفری جان، ۱۳۹۵). این موضوع در سال‌های بعد موجب افزایش اختلاف میان ابتهاج و شاه شد.

یکی از موارد بسیار مهم در زمینه عدم ایجاد فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی، دخالت نظامیان در این بازارها و عدم سیطره غیرنظامیان بر آنان است. در اوایل دوران حکومت پهلوی دوم، نظامیان قدرت زیادی نداشتند و یکی از دلایل عدم تمرکز قدرت دولت لحاظ می‌شدند، اما پس از مبارزه قدرت سال ۱۳۳۲ هجری شمسی با حمایت‌های محمدرضا شاه در اکثر امور سیاسی و اقتصادی دخالت کردند. نظامیان به عنوان پراهمیت‌ترین و تاثیرگذارترین نهاد اجتماعی در پویش و تحولات سیاسی و اجتماعی در صد سال گذشته هرگز نقش اصلی خود را که دفاع از مرزهای کشور در برابر دشمن خارجی است، انجام نداده‌اند. علت آن بود که ایران دشمن خارجی قابل ملاحظه‌ای نداشت که برای رویارویی با آن به ارتش نیاز باشد و یا اگر دشمنی وجود داشت به قدری قوی بود که ارتش ایران با وجود مجهز بودن یارای مقابله با آن را نداشت؛ مانند نیروهای متفق روس و انگلیس هنگام اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰. زمانی که گروه نهادی نظامی به هر علتی نتواند نقش اصلی خود را ایفا کند برای ادامه حیات مجبور است به ایفای نقش‌های دیگر پردازد اعم از اینکه این نقش‌ها جزو حوزه مسئولیت نظامیان هست یا نه. این نقش‌ها علاوه بر نقش حفظ رژیم شامل امور فرهنگی، قضایی، انتظامی، اقتصادی و مالی می‌شد. اجرای نقش‌های گوناگون باعث نفوذ نظامیان به حوزه‌های غیرنظامی می‌شد و به عظمت و قدرت آنان می‌افزود و از همه مهم‌تر شرکت نظامیان در شئون و امور فرهنگی و اقتصادی جامعه سبب نظامی شدن مسئولیت‌های غیرنظامی و میلیتاریزه شدن کل جامعه می‌شد و به همین جهت نظامیان در امر اقتصادی و سیاسی دخالت می‌کردند (ازغندی، ۱۳۸۵).

نایب‌پور در این ارتباط بیان می‌کند: «یکی از دلایل سقوط ارتش در دوره رضاشاه و پهلوی دوم از دست دادن پایگاه مردمی فرماندهان بود. فرماندهان در این دوره بیشتر به زمین‌دارانی تبدیل شدند که زمین‌های مزروعی و ایلیاتی را با سندهای جعلی به مالکیت خودشان درآوردند. به تدریج ما شاهد ظهور فرماندهانی بودیم که کار اصلی‌شان خرید و فروش زمین برای شرکت‌های خارجی بود که قصد داشتند در ایران سیستم انحصاری خودشان را ایجاد کنند. به این ترتیب انشقاق و انفکاک بین پایگاه فرماندهان مردمی و سیستم ارتش به وجود آمد. این مساله در دوره پهلوی دوم هم به همین نحو ادامه داشت» (نایب‌پور، ۱۳۸۵).

یکی از مهم‌ترین عوامل موثر بر نحوه شکل‌گیری نهادها در جوامع، منابع درآمدی دولت است؛ در صورتی که منابع درآمدی دولت مستقل از منابع درآمدی شهروندان باشد، زمینه برای ایجاد و تداوم حیات نهادهای سیاسی و اقتصادی غیرفراگیر مهیا خواهد شد. در چنین حالتی ائتلاف حاکم با دستیابی به درآمدهای رانتی با استفاده از ابزار سرکوب، شهروندان را سرکوب می‌کند و زمانی که به دلایلی نظیر بیماری هلندی با کسری بودجه مواجه می‌شود، سعی می‌کند ناکارایی بخش‌های مختلف خود را از طریق ابزارهای گوناگون مانند تورم که منجر به انتقال ثروت از شهروندان به دولت می‌شود، فراهم سازد. در طول این دوران، نفت نه تنها دولت را از ابزار تولید داخلی و طبقات اجتماعی مستقل ساخت، بلکه در بسیاری از موارد خود این طبقات را به دولت وابسته کرد؛ از جمله این موارد می‌توان به کمک‌های مستقیم و امتیازات گوناگون، دریافت وام برای سرمایه‌گذاری، دستیابی به بازارهای پررونق داخلی برای تحصیل سودهای کلان در امر تولید و تجارت و بورس‌بازی و نیز طرح‌های رفاه عمومی اشاره کرد؛ بنابراین، هزینه‌های دولت که سرچشمه قدرت سیاسی و اقتصادی بودند و تمایل به حفظ و گسترش خود داشتند، سرنوشت طبقات مختلف اجتماعی را تحت تاثیر قرار دادند (کاتوزیان، ۱۳۶۶).

با شکل‌گیری اقتصاد رانتی و افزایش درآمدهای نفتی و تمرکز این درآمدها در نزد شاه و دولت، معادله قبلی به هم خورد و بیش از آنکه ثروت به قدرت انجامد، قدرت سیاسی، اعمال نفوذ سیاسی و روابط بانندی و گروهی بود که پیش شرط مهمی برای ثروتمند شدن بود. با تصدی‌گری فزاینده دولت بر اقتصاد نفتی و اقتصاد به طور کلی، فرصت و امکان

بیشتری برای انباشت و حفظ ثروت برای شاه، مقامات و بازیگران کلیدی در عرصه اجتماعی فراهم شد (سردارنیا، ۱۳۸۶).

برنامه صنعتی‌سازی از طریق درآمدهای نفتی تأمین بودجه می‌شد. برنامه‌ریزان مملکت که عبارت از شخص شاه و تعداد زیادی مشاورین خارجی بودند، پروژه‌های بزرگ و چشمگیر را به پروژه‌های کوچک که به بازدهی و تولید کشاورزان بادیه‌نشینان و واحدهای کارگری کوچک می‌انجامید، ترجیح می‌دادند (کدی، ۱۳۶۹). این امر سبب می‌شد تا دولت در تمامی امور همه‌کاره شود و سازمان‌هایی در راستای تحقق پروژه‌های کوچک ایجاد نشود. همچنین حسادت و رقابت بین وزارتخانه‌ها و ادارات کل دولتی بود که هر کدام به دنبال این بودند تا پول را از سازمان برنامه گرفته و خود مأمور اجرای پروژه‌های مربوطه باشند.

عالی‌خانی در ارتباط با مسیر رشد اقتصادی کشور در سایه درآمدهای نفتی و اثر مخرب درآمدهای نفتی بر فرآیند تخریب خلاق در این دوره بیان می‌کند: «بالا رفتن درآمد نفت حاصل از افزایش قیمت آن باعث شد که رشد تولیدات صنعتی هر چند که نسبت به قبل رشد چشمگیری داشت به چشم نیاید. صادرات غیرنفتی در زیر سایه افزایش درآمد نفتی رفت و این امر سبب شد از تنوع در اقتصاد جلوگیری شود و سهم نفت در بودجه کم نشده و درآمد کشور وابسته به نفت شد (به نقل از دهباشی، ۱۳۹۳).

۶- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی شد در قالب تحلیل‌های بنیادین از رشد و توسعه اقتصادی و با استفاده از نظریه بهبود کیفیت نهادی به عنوان یک الگوی واقع‌گرایانه، موانع نهادی رشد و توسعه اقتصادی کشور ایران در زمان پهلوی دوم مورد واکاوی قرار گیرد. نتایج حاصل از این پژوهش حاکی از آن است که در اوایل این دوران به دلیل نزاع بر سر قدرت و ایجاد شرایط نظم با دسترسی محدود شکننده، نهادهای سیاسی بهره‌کش در سایه خشونت، تولید و اشاعه یافتند. پس از شکست دولت مصدق، ائتلاف حاکم به پشتوانه درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی به منظور حفظ بقای خود از ابزار سرکوب استفاده کرد تا نهادهای سیاسی بهره‌کش به حیات خود ادامه بدهند. در چنین شرایطی، فضای عدم‌اطمینان بر بازار سیاسی و اقتصادی سایه افکند تا نخبگان سیاسی و اقتصادی کشور اهداف کوتاه‌مدت و سودجویانه خود را مدنظر قرار دهند و به همین منظور توزیع رانت در سایه سیطره روابط

شخصی به صورت نامولد شکل گرفت تا نهادهای اقتصادی بهره‌کش همسو با نهادهای سیاسی تولید و اشاعه یابند. در طول این دوران، رشد اقتصادی کوتاه مدتی در سایه همسویی نهادهای سیاسی و اقتصادی بهره‌کش محقق شد، اما سرانجام کشور ایران با وجود برخورداری از درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی به دلیل عدم شکل‌گیری فرآیند تخریب خلاق در بازار سیاسی و اقتصادی، نتوانست از بزنگاه‌های تاریخی خود استفاده کند و برخلاف انتظارات به سوی چرخه شوم حرکت کرد؛ به همین منظور در این پژوهش به موانع ایجاد فرآیند تخریب خلاق هم در بازار سیاسی و هم در بازار اقتصادی پرداخته شد. در اوایل این دوره در بازار سیاسی، نزاع بر سر قدرت اجازه تمرکز قدرت دولت و به دنبال آن تولید و ادامه حیات نهادهای فراگیر را نداد. شاه جوان به منظور از دست ندادن حامیان خود تغییری در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور اعمال نکرد و به همین دلیل فرآیند تخریب خلاق با وجود فضای باز سیاسی در اوایل حکومت پهلوی دوم شکل نگرفت. در طول این دوران، دیوان‌سالاران تا اواسط دهه ۴۰ بیشتر از زمین‌داران و ملاکین بودند که تنها اهداف سودجویانه خود را پیگیری می‌کردند. پس از تغییرات در اعضای ائتلاف حاکم و خارج شدن نیروهای محافظه‌کار از بلوک قدرت، شاه تلاش کرد تا در ساختار سیاسی کشور از تکنوکرات‌های جوان که هم مطیع وی بودند و هم جایگاه اجتماعی بالایی نداشتند، بهره بگیرد تا شاه در طول این دوران در بازار سیاسی یکه‌تازی کند.

در این دوره، ائتلاف حاکم به یک منبع رانتهی عظیم دسترسی داشت و اجازه شکل‌گیری چنین فرآیندی را نداد؛ رهبری ائتلاف حاکم به پشتوانه این ثروت، تمامی امور را متوجه خود ساخت و با توجه به قدرتی که به دست آورده بود، زمینه‌ساز ترویج تملق و دورویی زیردستان خود و در نتیجه منتهی شدن تمام امور به شخص شاه شد. شاه سلطه کامل بر ساختار بوروکراتیک و نظامی داشت و همه امور به او ختم می‌شد. شاه با وجود اینکه خود را مقام غیرمسئول می‌خواند در تمام امور دخالت می‌کرد. گزارش‌ها به صورت مستقیم از سوی سران به شاه داده می‌شد و این امر سبب می‌شد تا دستوراتی ناهماهنگ و ناپخته از بالا به پایین ارجاع داده شود. اطرافیان شاه به سبب تملق‌گویی از بیان واقعیات و بازخورد آنان به شخص شاه ممانعت می‌کردند و این امر سبب می‌شد تا تصمیمات اساسی کشور در اوج غفلت شاه از امور، صورت گیرد.

تملق‌گویی‌ها سبب می‌شد تا مدیران کارآمد کنار گذاشته شوند و تمامی موفقیت‌ها به شاه نسبت داده شود. شاه امتیاز همه پیشرفت‌ها و دستاوردها را از آن خود کرد و در نهایت مسئول همه ناکامی‌ها و نامرادی‌ها هم تلقی شد. شاه برای ثبات قدرت خود میان نخبگان سیاسی کشور تفرقه می‌انداخت که منجر به رقابت‌های پرهزینه میان آنان می‌شد و در شرایط بحرانی منجر به عدم اجماع میان آن‌ها شد و حتی درصدد از بین بردن یکدیگر در این شرایط برآمدند. عدم اجماع میان نخبگان مانع از تصمیم‌گیری‌های واحد در این دوره شد و سبب شد تا در اواخر دوره تصمیم‌گیری‌های عجولانه منجر به این شود تا کشور نتواند جان سالم از بحران مالی به در ببرد و به تدریج بحران مالی به بحران سیاسی تبدیل و ائتلاف حاکم سرنگون شد.

در بازار اقتصادی، مناسبات تولیدی تحت تاثیر مناسبات رانتهی قرار گرفت و سرمایه‌گذاران تحت سلطه مناسبات رانتهی، می‌توانستند به فعالیت خود ادامه دهند؛ در واقع سرمایه‌گذاران درصدد بودند تا با استفاده از روابط سیاسی به ویژه ارتباط با اعضای دربار، اهداف اقتصادی خود را پیگیری کنند. در چنین شرایطی نهادهای اقتصادی تحت تاثیر نهادهای سیاسی به صورت بهره‌کش تولید و اشاعه یافتند و اجازه ایجاد فرآیند تخریب خلاق را در این بازار ندادند. همچنین رشد اقتصادی در طول این دوران به شدت تحت تاثیر دخالت روزافزون دولت در اقتصاد قرار گرفت. دولت نیز با توجه به اینکه تحت تاثیر رویکرد سوسیالیستی مسئولین بود، توانست با افزایش درآمدهای نفتی بر اکثر امور دخالت کند و این امر سبب شد تا توزیع رانت در سایه روابط شخصی به صورت کاملاً نامولد صورت پذیرد. توزیع نامولد رانت در سایه سیطره روابط شخصی بر امور و فقدان حاکمیت قانون برای فرادستان، مانع از حیات سازمان‌هایی با عمر دائمی که مروج نهادهای فراگیر در جامعه هستند، شد. با تصدی‌گری فزاینده دولت بر اقتصاد نفتی و اقتصاد به طور کلی، فرصت و امکان بیشتری برای انباشت و حفظ ثروت برای شاه، مقامات و بازیگران کلیدی در عرصه اجتماعی فراهم آمد. دخالت بی‌ضابطه ائتلاف حاکم به ویژه درباریان و شخص شاه در امور سازمان‌ها یک فضای پر اصطکاک را برای سازمان‌ها و رهبران آن سازمان ایجاد می‌کرد و مانع از ادامه حیات سازمان‌هایی با عمر دائمی می‌شد. فقدان حاکمیت قانون مانع از مشروعیت بخشیدن به قدرت ائتلاف حاکم از سوی گروه‌های اجتماعی شد و این عدم مشروعیت منجر به سرنگونی ائتلاف حاکم شد.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Salman Gharakhani  <https://orcid.org/0000-0003-3616-8836>
Mohsen Renani  <https://orcid.org/0000-0002-9380-5654>
Zahra Karimi  <https://orcid.org/0000-0002-6710-3237>

منابع

- آبراهامیان، یراوند. (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۵). *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: نشر قومس.
- اشرف، احمد. (۱۳۷۲). *زمینه اجتماعی سنت گرایی و تجددخواهی*. *مجله ایران نامه*، ۴۲، ۱۸۴-۱۶۳.
- بوستاک، فرانسیس و جونز، جفری. (۱۳۹۵). *برنامه ریزی و قدرت در ایران: ابوالحسن ابتهاج و توسعه اقتصادی زیر سلطه شاه*. ترجمه مهدی پازوکی و علی حبیبی. تهران: نشر کویر.
- اسنودان، برایان و آر. وین، هوارد. (۱۳۹۳). *اقتصاد کلان جدید (منشا، سیر تحول و وضعیت فعلی)*. ترجمه منصور خلیلی عراقی و علی سوری، تهران: انتشارات سمت.
- پارسونز، آنتونی. (۱۳۶۳). *غرور و سقوط*. ترجمه منوچهر راستین. تهران: انتشارات هفت.
- دهباشی، حسین. (۱۳۹۳). *اقتصاد و امنیت: تاریخ شفاهی، زندگی و آثار علینقی عالیخانی*. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- رضاقلی، علی. (۱۳۹۸). *اگر نورث ایرانی بود (شرحی بر تاریخ اقتصاد سیاست و فرهنگ ایران)*. تهران: نهاد گرا.
- زمانی، رضا و مومنی، فرشاد. (۱۳۹۲). *مطالعه فرآیند توسعه اقتصادی ایران طی یکصد سال اخیر با استفاده از رهیافت نظم اجتماعی نورث، والیس و وینگاست*. پایان نامه. کاربردی. دانشگاه علامه طباطبائی (ره).
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۴). *ما چگونه ما شدیم (ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران)*. تهران: انتشارات روزنه.
- ساعی، احمد. (۱۳۸۸). *توسعه نیافتگی پسا استعمار*. تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

- سردارنیا، خلیل‌الله. (۱۳۸۶). تبیین ساختارگرای سیاسی - اقتصادی از فساد اقتصادی در ایران - پهلوی دوم ۵۷-۱۳۴۲. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۶ (۲۶)، ۵۸-۳۳.
- سوداگر، محمدرضا. (۱۳۶۹). *رشد روابط سرمایه داری در ایران: (مرحله گسترش) ۱۳۵۷-۱۳۴۴*. تهران: فرزین.
- عظیمی، حسین. (۱۳۹۳). *مدارهای توسعه نیافتگی*. نشر: نی. عظیمی، حسین. (۱۳۷۴). *مدارهای توسعه نیافتگی*. تهران: نی.
- عیسی‌زاده، سعید و احمدزاده، اکبر. (۱۳۸۸). بررسی اثر عوامل نهادی بر رشد اقتصادی با تاکید بر نهادهای حاکمیتی. *فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران*، ۱۳ (۴۰)، ۲۸-۱.
- عجم‌اغلو، دارون و رایبسون، جیمز. (۱۳۹۳). *چرا ملت‌ها شکست می‌خورند*. ترجمه محسن میر دادمادی و محمدحسین نعیمی پور، تهران: انتشارات روزنه.
- علمداری، کاظم. (۱۳۷۹). *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟*. تهران: توسعه.
- فوران، جان. (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ شمس تا انقلاب*. ترجمه احمد تدین. تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- قاراخانی، سلمان، رنالی، محسن، کریمی، زهرا و مومنی، فرشاد. (۱۳۹۸). *ایران در زیر چتر حاکمیت طبیعی (مطالعه موردی عصر پهلوی دوم)*. *پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی*، ۱۱ (۴۲)، ۱۸۴-۱۵۵.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۰). *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. تهران: نشر نی.
- کدی، نیکی. (۱۳۶۹). *ریشه‌های انقلاب ایران*. تهران: انتشارات قلم.
- کریمی موغاری، زهرا و خرمی مقدمی، آزاده. (۱۳۹۴). بررسی عملکرد اقتصادی ایران در زمان صفویه و مقایسه آن با اروپای قرن هفدهم با رویکرد نهادی. *فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه*، ۲۰ (۲)، پیاپی (۱۲۹).
- مجیدی، عبدالمجید. (۱۳۸۱). *خاطرات عبدالمجید مجیدی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۶-۱۳۵۱)*. تهران: نشر گام نو.
- میرجلیلی، سیدحسین. (۱۳۸۶). *آموزه‌های مکتب تاریخی برای تحلیل اقتصاد ایران، مجله پژوهشنامه اقتصادی*، ۷ (۲۶)، ۷۴-۴۳.
- میلانی، عباس. (۱۳۹۲). *نگاهی به شاه*. تورنتو: پرشین سیرکل.
- _____ . (۱۳۸۰). *معمای هویدا*. نشر: اختران.
- میلانی، محسن. (۱۳۸۵). *شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*. ترجمه مجتبی عطارزاده. تهران: نشر گام نو.

نایب پور، محمد. (۱۳۸۵). تحولات ارتش از عهد قاجار تا پایان سلسله پهلوی. *مجله زمانه*، ۵۲، ۴-۱۳.

نصر، ولی. (۱۳۸۲). استراتژی‌های اقتصادی پهلوی دوم. ترجمه حسن شمس‌الدینی غیاثوند. *ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر*، ۲(۱۷)، صص ۳۹-۳۱.

نورث، داگلاس سی. (۱۳۹۵). *سیاست اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت*. ترجمه محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور. تهران: روزنه.

نورث، داگلاس سی، باری آر، جان جوزف والیس، وینگاست. (۱۳۹۶). *خشونت و نظم‌های اجتماعی*. ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده. تهران: روزنه.

References

- Abrahamian, E. (1982). *Iran between two revolutions*. Princeton University Press.
- Abrahamian, Y. (1998). *Iran between two revolutions. Translation by Ahmad Gul Mohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi*. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Acemoglu, D, and James A. R. (2013). *Why nations fail*. Crown Publishers.
- Acemoglu, D, and James A. Robinson (2013). *Why nations fail*. Crown Publishers.
- Acemoglu, Daron, Simon Johnson, and James A. Robinson (2004). Institutions as the Fundamental Cause of Long-Run Growth, NBER Working Paper #10481, forthcoming in Philippe Aghion and Steven Durlauf (eds.), *Handbook of Economic Growth*; Amsterdam: North-Holland.
- Alamdari, K. (2000). *Why did Iran lag behind and the West move forward?* Tehran: Development Publishing. [In Persian]
- Amjad, M. (1989). *Iran: From royal dictatorship to theocracy*, (Vol. 242). Greenwood Pub Group.
- Ashraf, A. (1971). *Iran, imperialism, class and modernization from above*. New School for Social Research, New York, NY
- Ashraf, A. (1994). Social context of traditionalism and modernism. *Iran Journal*, 42, 184-163. [In Persian]
- Azghandi, A. (2006). *The ineffectiveness of the Iranian political elite between the two revolutions*. Tehran: Ghomes publisher. [In Persian]
- Azimi, H. (2015). *Underdeveloped circuits*. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Bostock, F, and Jones, J. (2016). *Planning and Power in Iran: Abolhassan Abtehaj and Economic Development Under the Shah's Domination*. Translation by Mehdi Pazouki and Ali Habibi. Tehran: Kavir Publishing. [In Persian]
- Bostock, F., and Jones, G. (2014). *Planning and Power in Iran: Ebtehaj and Economic Development under the Shah*. Routledge.

- Dehbashi, H. (2014). Economics and Security: Oral History, Life, and works of Alinaghi Alikhani. Tehran: National Library and Archives of the Islamic Republic of Iran. [In Persian]
- Digard, J. P., Richard, Y. and Hourcade, B. (2007). *L'Iran au XXe siècle: Entre nationalisme, islam et mondialisation*. Fayard.
- Furan, J. (1999). Shattering Strength: The History of Iranian Social Changes from 1500 AD, in accordance with the 879 BC to revolution. Translation by Ahmad Tadayon. Tehran: Rasa Cultural Services. [In Persian]
- Furan, J. (2009). *Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*. Routledge.
- Issazadeh, S. and Ahmadzadeh, A. (2009), The effect of institutional factors on economic growth with emphasis on governance institutions. *Iranian Economic Research Quarterly*, 13(40), 28-1. [In Persian]
- Karimi Moghari, Z. and Khorami Moghaddami, A. (2016). A study of Iran's economic performance during the Safavid period and its comparison with seventeenth-century Europe with an institutional approach. *Quarterly Journal of Planning and Budgeting*, 20th Year, No. 2, consecutive (129). [In Persian]
- Katouzian, H. (1981). The political economy of modern Iran: Despotism and pseudo-modernism, 1926–1979. Springer.
- Katouzian, H. (2004). The short-term society: a study in the problems of long-term political and economic development in Iran. *Middle Eastern Studies*, 40(1), 1-22.
- Katouzian, M.A. (2001). *State and nation conflict: Theory of history and politics in Iran*. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Keddie, N. R. and Richard, Y. (2006). *Modern Iran: Roots and results of revolution*. Yale University Press.
- Kodi, N. (1990). *The roots of the Iranian revolution*. Tehran: Ghalam Publications. [In Persian]
- Majidi, A. (2002). *Memoirs of Abdolmajid Majidi, Minister of Consultation and Head of Planning and Budget Organization (1351-1356)*. Tehran: Gam-e No Publishing. [In Persian]
- Milani, A. (2011). The Shah. Palgrave Macmillan.
- Milani, A. (2013). Look at the king. Toronto: Persian circle. [In Persian]
- Milani, M. (2006). Formation of the Islamic Revolution from the Pahlavi monarchy to the Islamic Republic. Translation by Mojtaba Attarzadeh. Tehran: Gam-e No Publishing. [In Persian]
- Milani, M. (2006). The formation of the Islamic Revolution from the Pahlavi dynasty to the Islamic Republic. Translated by Mojtaba Attarzadeh. Tehran: Gam No Publishing. [In Persian]
- Milani, M. M. (2018). The making of Iran's Islamic revolution: from monarchy to Islamic republic. Routledge.
- Mirjalili, H. (2007). Historical school teachings for the analysis of Iranian economics, *Journal of Economic Research*, 7(28), 43-74. [In Persian]
- Mushtaq H. Khan (2013). The Political Settlement, Growth and Technical Progress in Bangladesh DIIS Working Paper 2013:01,33.

- Nasr, W. (2003). Second Pahlavi economic strategies. Translated by Hassan Shams al-Dini Ghasvand. *Monthly of Political Thought and History of Contemporary Iran*, Second Year, No. 17, pp. 39-31. [In Persian]
- Nayebpour, M. (2006). Army developments from the Qajar period to the end of the Pahlavi dynasty. *Zamaneh Magazine*, 52, 13-4. [In Persian]
- North, D. C. (2017). *Economic policy and development issues in the shadow of violence*. Translated by Mohsen Mirdamadi and Mohammad Hossein Naeimipour. Tehran: Rozaneh. [In Persian]
- North, D. C. Barry R. John J. Wallis, W. (2018). *Violence and social order*. Translated by Jafar Khairkahan and Reza Majidzadeh. Tehran: Rozaneh. [In Persian]
- North, D. C., Wallis, J. J. and Weingast, B. R. (2006). A conceptual framework for interpreting recorded human history (No. w12795). *National Bureau of Economic Research*.
- North, D. C., Wallis, J. J., Webb, S. B. and Weingast, B. R. (Eds.). (2013). *In the shadow of violence: Politics, economics, and the problems of development*. Cambridge University Press.
- North, D. c., Wallis, J., Joseph, W. and Barry, R. (2009). *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. Cambridge University Press.
- Parsons, A. (1984). *Pride and Fall*. Translated by Manouchehr Rastin. Tehran: Weekly Publications. [In Persian]
- Qarakhani, S. Renani, M. Karimi, M. Z. and Momeni, F. (2021). Iran under the umbrella of natural sovereignty (a case study of the second Pahlavi era). *Scientific Quarterly of Economic Growth and Development Research (Arak)*, Eleventh Year, No. 42, pp. 184-155. [In Persian]
- Rezaghili, A. (2018). *If North was Iranian (a description of the economic history of Iranian politics and culture)*. Tehran: Institutional Publishing. [In Persian]
- Roy, Pallavi. (2013). *The political economy of growth under clientelism: an analysis of Gujarat, Tamil Nadu and Pakistan*. PhD Thesis. SOAS, University of London.
- Saei, A. (2010). *Postcolonial underdevelopment*. Tehran: Islamic Azad University Publications, Science and Research Branch. [In Persian]
- Sardaraniya, Kh. (2007). Explaining the political-economic structuralism of economic corruption in Iran-Pahlavi II, 1342-57. *Political Science Journal*, 6 (26), 58-33. [In Persian]
- Snowden, B. Wayne, H. (2015). *New macroeconomics (origin, evolution and current situation)*. Translated by Mansour Khalili Iraqi and Ali Souri, Tehran: Samat Publications. [In Persian]
- Soodagar, M. R. (1990). *Growth of Capitalist Relations in Iran: (Expansion Stage) 1978-1964*. Tehran: Farzin Publishing. [In Persian]
- You, Jong-Sung. (2014). Land Reform, Inequality, and Corruption: A Comparative Historical Study of Korea, Taiwan, and the Philippines. *The Korean Journal of International Studies*, Vol.12-1, 191-224.
- Zamani, R. and Momeni, F. (2013). *The study of the process of economic development of Iran during the last one hundred years using the approach*

of North, Wallis and Wing social order. Thesis. Practical. Allameh Tabatabai University. [In Persian]
Ziba Kalam, Sadegh. (1995). How we became (rooting out the causes of backwardness in Iran). Tehran: Rozaneh Publications. [In Persian]